

ترجمه امالی سید مرتضی، بررسی و نقد

۱۱۸-۱۲۷

چکیده: غرر الفوائد و ذرر القلائد معروف به امالی از آثار مهم و مشهور سید مرتضی است که به موضوعات مختلف ادبی، تفسیری، حدیثی، کلامی، نقد شعر و... پرداخته و از زمان نگارش تا به امروز در محافل علمی و آکادمیک مورد بحث و استفاده بوده است. از این کتاب تاکنون ترجمه‌ای فارسی نبود و داشتن ترجمه‌ای فارسی از آن به شدت احساس می‌شود. دکتر حسین صابری اقدام به ترجمه امالی در چهار مجلد کرده که با افزودن یک مجلد هم به عنوان فهرس، مجموعاً پنج مجلد شده است. نوشته حاضر نقاط قوت و ضعف ترجمه را بیان کرده و نتیجه گرفته که این ترجمه باید یک بار دیگر با دقت و کلمه به کلمه با متن اصلی تطبیق یابد؛ به علاوه، ویرایش مجدد شده، کلمات سخت‌خوان آن نیز حتماً اعراب‌گذاری شود. همچنین در باورقی‌های کتاب باید تجدید نظر شود و برخی از آنها حذف یا مختصر گردد. نمایه نام‌های کتاب و دو کتاب‌نامه تدوین شده نیز به بازنگری و یکدست‌سازی نیاز دارند.

کلیدواژه‌ها: نثر کهن عربی، امالی، سید مرتضی، ترجمه امالی به فارسی، نقد ترجمه

A Review of the Translation of Seyyed

Murtiqā's Amālī

Ali Zahed

Abstract: Ghurar al-Fawāid and Durar al-Qalāid, known as Amālī, is one of the most important and famous works of Seyyed Murtiqā, which deals with various literary, interpretive, hadith, theological, poetry criticism, topics and has been discussed and used in scientific and academic circles since its genesis. There have been no Persian translations of this book so far, and a great need for its Persian translation was strongly felt. Dr. Hossein Saberi has recently translated it and published it in four volumes, which by adding one volume as an index, has become a total of five volumes. The present article states the strengths and weaknesses of the translation and concludes that this translation must once again be carefully and word-for-word compared with the original text. Also, it must be re-edited, and its hard-to-read words need to be transliterated. The book's footnotes should also be revised, and some of them should be omitted or summarized. The book indexes and the two bibliographies also need to be revised and standardized.

Keywords: Ancient Arabic prose, Amālī, Seyyed Murtiqā, Persian Translation of Amālī, Translation Critique

ترجمة أمالي السيد المرتضى، دراسة نقدية
علي زاهد

الخلاصة: من الآثار المهمّة والمشهورة للسيد المرتضى هو كتاب غُرر الفوائد ودُرر القلائد المعروف بكتاب الأمالي، وقد تناول فيه مواضيع مختلفة أدبية وتفسيرية وحديثية وكلامية مع بحوث نقدية عن الشعر. وقد حظي هذا الكتاب منذ تأليفه وحتى اليوم باهتمام المحافل العلميّة والجامعيّة واستفادتها منه. ولم تتمّ ترجمة هذا الكتاب قبل الآن إلى اللغة الفارسيّة، رغم الحاجة الماسّة إلى ذلك في الأوساط المعنيّة، حتّى تصدّى الدكتور حسين الصابري للقيام بترجمة هذه الأمالي في أربعة مجلّدات أضاف لها مجلّداً آخر بعنوان الفهارس ليكون المجموع خمسة مجلّدات. والمقال الحالي يشير إلى نقاط قوّة وضعف هذه الترجمة، وهو يخلص إلى نتيجة مفادها ضرورة القيام بإعادة مراجعة هذه الترجمة بدقّة ومقارنة كلماتها كلمةً كلمةً مع النصّ الأصلي، وإعادة تحريرها، مع التأكيد على حتميّة القيام بتشكيل الكلمات صعبة القراءة. كما يجب إعادة النظر في هوامش الكتاب مع حذف بعضها أو اختصارها. أمّا فهرس أسماء الكتب والقائمّتين البيبليوجرافيتين أيضاً فتحْتَاج إلى إعادة الكتابة وتوحيد الأسلوب. المفردات الأساسيّة: النشر العربيّ القديم، الأمالي، السيد المرتضى، ترجمة الأمالي إلى اللغة الفارسيّة، نقد الترجمة.

مقدمه:

الشریف المرتضی علی بن الحسین الموسوی العلوی (۳۵۵-۴۳۶ ق) که در فارسی به سید مرتضی نامور است، علاوه بر آن که در فقه و اصول و کلام سرآمد علمای زمان خود بود، از بزرگ‌ترین ادبای شیعه نیز به شمار می‌رود. کتاب امالی وی که خود آن را عُرَرُ الْفَوَائِدِ و دُرَرُ الْقَلَائِدِ نامیده، در کنار الکامل مبرّد/مبّرّد، البیان و التبیین جاحظ، عیون الأخبار ابن قتیبه، العقد الفرید ابن عبد ربّه، الأغانی ابی الفرج اصفهانی و کتبی از این دست، از شاهکارهای زبان عربی به شمار می‌رود؛ کتابی که هم در زمان مؤلفش مورد اهتمام بود و هم پس از او نسل به نسل در محافل و مجالس علمی و ادبی خوانده و درس داده می‌شد و می‌شود.

این کتاب در بردارنده هشتاد مجلس از مجالس درس وی در زمینه تفسیر و به ویژه تأویل و حل اشکالاتی است که در خصوص آیات متشابه قرآن و احادیث مطرح شده است. سید مرتضی با استناد به متون لغوی و نظم و نثر عربی، به تفسیر و تأویل آیات متشابه پرداخته است، ولی فقط این نیست. امالی هم مباحث عمیق ادبی و به ویژه نقد ادبی دارد، هم مطالب تفسیری و حدیثی و کلامی؛ به این صورت که وی بعد از تأویل و بیان معنای آیه و حدیث، مسئله‌ای کلامی را مطرح می‌کند و به بررسی آن می‌پردازد. به نظر می‌رسد سید مرتضی مجالس درسی در خانه خود داشته که حاصل آنها در امالی وی آمده است. این مجالس در زمان‌های مختلف بوده که البته تاریخ آنها معلوم نیست، ولی مسلم است که آخرین امالی وی، در روز پنج‌شنبه، بیست و هشتم جمادای اولی سال ۴۱۳ قمری بوده است. در پایان کتاب، مطالبی هم آمده که به «تکملة الأمالی» نامبردار است. این تکمله مسائلی دیگر را در بردارد که بعد از آن مجالس ایراد کرده است^۱. در اثر حاضر، تکمله نیز ترجمه شده است.

تا آنجا که می‌دانیم، از امالی دو تصحیح صورت گرفته است: تصحیح نخست که همراه با اعراب الفاظ و برخی حواشی است، نخستین بار در چهار مجلد به سال ۱۹۰۷ م/۱۳۶۵ ق در مطبعة السعادة قاهره چاپ شده است. در این تصحیح، اعراب و حواشی جلد نخست و دوم از آن محمد بدرالدین نعسانی حلبی (۱۲۹۸-۱۳۶۲ ق) است و جلدهای سوم و چهارم را احمد بن امین شنقیطی تصحیح و اعراب‌گذاری کرده و بر آن حاشیه نوشته است.

تصحیح دوم از محمد ابوالفضل ابراهیم است که در سه مجلد منتشر شده و همین تصحیح بیشترین چاپ را نسبت به تصحیح پیشین داشته و مترجم محترم جناب آقای دکتر حسین صابری نیز آن را مبنای ترجمه خود قرار داده و غالب حواشی آن را هم که به قلم مصحح فقیدش مرحوم محمد

۱. اگرچه نام این ادیب بزرگ عرب به مبرّد به فتح راء، نامور گشته، در برخی منابع به کسر راء نیز آمده است. برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به مقدمه مرحوم محمد عبد الخالق عظیمه بر المقتضب مبرّد در ج ۱، ص ۱۵۱۲ با عنوان «راء المبرّد».

۲. تلخیصی از صفحات ۱۸ تا ۲۰ مقدمه محمد ابوالفضل ابراهیم بر تصحیح خود از امالی. مشخصات کتاب‌شناختی: سید مرتضی، علی بن الحسین، الأمالی: غرر الفوائد و درر القلائد، قاهره: دار إحياء الكتب العربية عیسی البابي الحلبي و شرکاء، اول، ۱۹۵۴ م.

ابوالفضل ابراهیم است، در ترجمه خود در ضمن پاورقی به فارسی برگردانده است.^۳ آقای صابری ترجمه فارسی را در پنج مجلد سامان داده و مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی آن را به چاپ رسانده است. جلد پنجم البته فهرست‌های کتاب یا همان نمایه‌هاست.

الف. ویژگی‌های مثبت ترجمه:

کتاب حروفچینی و صفحه‌آرایی چشم‌نواز دارد. صحافی و تجلید آن ممتاز است. مترجم علاوه بر منابع ارجاعی مصحح کتاب، خود نیز هر جا لازم دیده به منابع دیگر ارجاع داده است. ارجاعات مترجم شاید دو برابر ارجاعات مصحح است. وی در این راستا، هر شعر یا حدیثی را که در متن آمده است، منبع‌یابی کرده و گاه برای یک شعر، شش منبع ارائه نموده است. همچنین اگر آن شعر در مصادر دیگر هم مورد استناد قرار گرفته یا درباره آن سخن رفته، در پاورقی متذکر شده است. معمولاً هر گاه در کتاب نام شخصیتی آمده، مترجم در پاورقی معرفی کوتاهی از او آورده است. یک سبب آن که دو جلد عربی در ترجمه پنج جلد شده است، همین می‌تواند باشد.

نکته دیگر آن که شمار بسیار اندکی از علاقه‌مندان به فرهنگ و زبان عربی آن قدر توانائی دارند که بتوانند مستقیماً به منبع اصلی مراجعه کنند و شمار زیادی چنین توانائی ندارند. ترجمه کتاب‌هایی چنان امالی، این دسته کثیر را هم کامیاب می‌کند که بتوانند از منابع عربی استفاده کنند و از این منظر، کار مترجم قابل تقدیر است.

ترجمه از نثر نسبتاً روانی برخوردار است و عربی‌زدگی در آن کمتر به چشم می‌خورد. جلد پنجم در حقیقت جلد فهرست کتاب است که فهرست‌های متعددی شامل: آیات، احادیث، نام‌ها (شامل: جای‌ها، فرقه‌ها، قبیله‌ها، کسان)، کتاب‌ها و اشعار را از مطالب کتاب ارائه داده و مترجم با ارائه این فهرست، کاری ستودنی انجام داده است.

از نقاط قوت مهم این ترجمه آن است که در امالی اشعار فراوانی وجود دارد که در منابع دیگر کمتر شرح و توضیح داده شده و ترجمه آنها واقعاً دشوار است. مترجم برخی از آنها را خوب ترجمه کرده است.

ب. اشکالات ترجمه:

اشکالات ترجمه را می‌توان در یازده بخش جای داد که نخست فهرست‌وار از آن یاد می‌شود و سپس به تفصیل و با ذکر جزئیات بیان می‌گردد:

۱. بی‌شناسنامه بودن ترجمه و نداشتن شیوه‌نامه؛

۳. در مقاله حاضر هم از این تصحیح استفاده و هم به تصحیح پیشین مراجعه شده است. مشخصات کتاب‌شناختی تصحیح چهارجلدی: امالی السید المرتضی، القاهرة: مطبعة السعادة، الطبعة الأولى، ۱۳۲۵ ق. ۱۹۰۷ م.

۲. نقصان در اعراب و حرکت گذاری؛
۳. اغلاط تایپی اعم از خطا در اعراب و کلمات؛
۴. توضیح ندادن موارد مبهم؛
۵. عدم دقت در ترجمه، معادل‌یابی نادرست و معادل‌یابی و وفادار نبودن به متن؛
۶. اشکالات در کتاب‌نامه؛
۷. اشکالات در نمایه‌ها/فهارس؛
۸. پاورقی‌های فراوان کم‌فایده و ناروشمند؛
۹. زندگی‌نامه‌های تکراری؛
۱۰. ناهمسازی ترجمه اشعار تکراری؛
۱۱. بی‌دقتی و جا افتادن متن.

۱. بی‌شناسنامه بودن ترجمه و نداشتن شیوه‌نامه

در ترجمه چنین کتابی خواننده در درجه نخست علاقه‌مند است بدانند متن اصلی چند تصحیح و چاپ دارد؛ نیز مشتاق است بدانند مترجم به کدام تصحیح و چاپ مراجعه کرده و چرا؛ و احیاناً اگر به همه چاپ‌ها مراجعه کرده است، از سبب آن مطلع گردد؛ شیوه مترجم در ترجمه چه بوده (وفادار، ارتباطی، آزاد)؛^۴ زبانی که در ترجمه این متن کهن به‌کار برده، زبان فاخر بوده یا زبان عادی و هر کدام چرا؛ ترجمه چقدر زمان برده است؛ مترجم پیش از ترجمه و هنگام ترجمه با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم کرده است؛ اگر از نرم افزارها استفاده کرده، که حتماً چنین بوده. کدام نرم افزار بوده است؛ احیاناً خواننده دوست دارد از انگیزه مترجم در دست زدن به ترجمه آگاه شود؛ نیز این که مترجم دستیار داشته یا نه؛ به ویژه آن که وی استاد دانشگاه است و می‌دانیم برخی استادان دانشجویان را برای آثارشان به کار می‌گیرند و اموری از این قبیل. از این مسائل هیچ سخنی در کتاب نیست و بسیار عجیب آن که حتی مقدمه فارسی کتاب را نیز ناشر نوشته است و نه مترجم!

۲. نقصان در اعراب و حرکت گذاری:

مقصود از «اعراب» در اینجا حرکت حرف آخر کلمات و منظور از «حرکت گذاری» یا همان «شَکْل»، نشان دادن حرکاتِ (کَلِمَاتٍ) بر حروف آغازین و میانی واژگان است. طبیعتاً مقصود حرکت گذاری کلماتی نیست که همگان اعراب آنها را می‌دانند؛ یعنی مراد این نیست که مثلاً «هو» به صورت «هُو» نوشته

۴. منظور از این سه ترجمه به اختصار چنین است: در ترجمه «وفادار» در صورت تعارض میان ساختارهای دستوری زبان مبدأ و مقصد و نیز تفاوت‌های فرهنگی دو زبان، «زبان مبدأ» اصل قرار داده می‌شود. در ترجمه «ارتباطی» یا «پیامی» در صورت چنین تعارضی، «زبان مقصد» مد نظر قرار می‌گیرد. در هر دو ترجمه، البته وفاداری به متن نیز یکی از ارکان اساسی ترجمه است. در ترجمه آزاد، معمولاً زبان مقصد اصل است، ولی وفاداری به متن رخ نمی‌دهد. از «ترجمه تحت اللفظی» یادی نشد؛ چون مسلم است که ترجمه مورد نقد، به صورت «تحت اللفظی» نیست.

شود؛ چه، هر کس می داند این کلمه چگونه خوانده می شود، منظور آن است که کلمات غریب و سخت خوان، اعراب دار و مشکول شوند.

مسئله دیگر، تایپ حرف یاء خوانا به صورتی است که دو نقطه زیر آن بیاید؛ یعنی به این شکل: «ی». اگر این امر رعایت شود، در مواردی که خواننده نمی داند «ی» خواناست یا ناخوانا (مانند: فعل أعطی که هم می تواند به صورت «أعطی» باشد و هم «أعطی»)، دیگر نیازی به گذاشتن الف خنجری نیست، اما در غیر این صورت، باید بر روی حرف های یاء ناخوانا الف خنجری گذاشت تا از یاء خوانا متمایز گردد؛ و روشن است که چقدر این کار تایپیست و بازبینی کننده را به زحمت می اندازد! و البته مترجم نه «ی» منقوطة به کار برده و نه «ی» ناخوانا را مشخص ساخته است. مثلاً در این حدیث: «لاینبغی لحامل القرآن ان یظن ان احداً اعطی افضل مما اعطی...»، اولاً. ظاهر

نکردن اعراب، دوم. مشکول نکردن کلمات، سوم. ظاهر نکردن همزه های قطع و چهارم. مشخص نکردن «ی» از «ی»، واقعاً خواندن آن را دشوار می کند. حال اگر این چهار امر رعایت شود و حدیث به صورت ذیل نوشته شود، بهره ای که از ترجمه برده می شود، دوچندان می گردد: «لاینبغی لحامل القرآن ان یظن ان احداً اعطی افضل مما اعطی...».

پس از این توضیح مقدماتی، بگویم: معلوم است که امالی کتابی است آکنده از نام؛ چه نام شخصیت ها و چه نام مکان های مشهور؛ نیز سرشار از کلمات غریب یا دیرآشنا. هر صفحه آن دست کم یک بیت شعر دارد و امثال و احادیث و آیات دارای کلمات غریب هم که در جای جای آن موج می زند. مترجم در پاورقی های خود گاه چندین بیت شعر نیز در تکمیل شعرهای متن نقل کرده؛ تعلیقات مصحح یعنی: مرحوم محمد ابوالفضل ابراهیم را نیز که باز سرشار از نام افراد و کتاب هاست آورده است. این همه، به علاوه آنکه روش مترجم آن بوده که اشعار را به زبان عربی در متن و ترجمه آنها را در پاورقی بیاورد، بایسته می کنند به اعراب گذاری توجه ویژه شود، اما متأسفانه در کتاب به آن توجهی نشده است. البته نه این که هیچ اعرابی نباشد، اما شاید بتوان گفت: ۹۰٪ واژگان نیازمند اعراب و حرکت، اعراب و حرکت ندارند! بماند که چنان که گفتیم به ظاهر کردن همزه های قطع و تایپ یاء منقوطة نیز اصلاً توجهی نشده است.

اینک چند نمونه از نام ها، اشعار و احادیث که خواندن درست آنها حتی برای آشنایان به متون عربی نیز دشوار است و برگرفته از جلد نخست کتاب است، ذکر شده، صورت اعراب دار و مشکول آن نیز بیان می شود.



۹۵/۱ در پاورقی: «بغية الوعاة، انباه الرواة، وفيات، جمهرة، دمية القصر، سير اعلام النبلاء، عسقلانی، مرآة الجنان، حموی، ابن تغری بردی».

به احتمال زیاد، بسیاری از خوانندگان از درست خواندن این کلمات ناتوانند. البته تقصیری ندارند؛ به هر حال، خواننده فارسی زبان است و این کلمات عربی؛ و البته هر چند خواننده آشنا با عربی هم ممکن است اعراب همه این کلمات را نداند. یعنی نداند که باید چنین خواند: «بُغِيَّةُ الوُعَاةِ، إنبَاءُ الرُّوَاةِ، وَوَفَايَاتٍ، جَمَهْرَةٌ، دُمِيَّةُ القَصْرِ، سِيرِ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ، عَسْقَلَانِي، مِرَاةُ الجِنَانِ، حَمَوِي، ابنِ تَغْرِي بِرْدِي».

۱۱۱/۱: «عدي بن زيد عبادی نیز گوید: أَيُّهَا القَلْبُ تَعَلَّلْ بِدَدْنٍ / ان هَمِّي فِي سَمَاعٍ وَاذْنٌ... و هند اتی من دونها النَّأى و البعد».

معلوم نیست عَدِي درست است یا عَدِيّ. عِبَادِي یا عِبَادِيّ. شعر هم که معلوم است می‌توان آن را به چند صورت خواند. اکنون همین متن با اعراب چنین است:

«عَدِيّ بن زيد عبادی نیز گوید: أَيُّهَا القَلْبُ تَعَلَّلْ بِدَدْنٍ / إِنَّ هَمِّي فِي سَمَاعٍ وَاذْنٌ... و هند اتی من دونها النَّأى و البُعد».

۱۲۳/۱: «اکثر اهل الجنة البله». در این عبارت هم «اکثر» و هم «اهل» همزه قطع دارند که باید ظاهر شود و هم کلمه‌ای مانند «بله» باید با اعراب باشد. اعراب جمله چنین است: «أَكْثَرُ أَهْلِ الجَنَّةِ البُلْه».

۱۵۵/۱: «فما زال قبر بين تبنى و جاسم/ عليه من الوسمي ظل و وابل». اعراب: «فَمَا زَالَ قَبْرٌ بَيْنَ تَبْنَى و جَاسِمٍ / عَلَيْهِ مِنَ الوَسْمِيِّ ظِلٌّ وَاوَابِلٌ».

۱۶۱/۱: «و ابيض موشى القميص نصبته»: «وَأَبْيَضُ مَوْشِي القَمِيصِ نَصَبْتُهُ».

۱۷۲/۱: «شاهد اذا ما كنت ذامحميه / بدار مئ امه ضبيه / صمحمح مثل ابى مكيه»: «شَاهِدْ إِذَا مَا كُنْتَ ذَا مَحْوِيَّةٍ / بَدَارِ مِيٍّ أُمُّهُ ضَبِيَّةٌ / صَمَّحَمَحٍ مِثْلَ أَبِي مَكِّيَّة».

۵. عدد قبل از ممیز نشانگر جلد ترجمه فارسی و عدد بعدی بیانگر صفحه آن است.

۶. در امثال این کلمات باید در پاورقی توضیح داده شود که اگر چه ساکن بودن حرف پایانی کلمه مختص کلمات مبنی است و حرف پایانی کلمات مُعْرَب حتماً متحرک هستند، اما گاه کلمه‌ای به جهت ضرورت شعری یا وزن، به سکون خوانده می‌شود.

۷. در اینجا هم باید توضیح داده شود که در اعراب‌گذاری کلمات پایانی مصراع‌ها، در مصراع اول حرکت تنوین ظاهر می‌شود، ولی در مصراع دوم، تنوین نصب تبدیل به ضمه و تنوین جز به کسره تبدیل می‌شود؛ چنان‌که در این بیت همین گونه اعراب گذاشته شده است.

۱۸۶/۱: «برهرة رودة رخصة / كخرعوبة البانة المنفطر»: «بَرَهْرَهَةٌ رُودَةٌ رَخْصَةٌ / كَخْرَعُوبَةِ الْبَانَةِ الْمُنْفِطِرِ».

۱۸۹/۱: «اذا الارطى توسد ابرديه / خدود جوازى بالرملى عين». اعراب: «إِذَا الْأَرَطِيُّ تَوَسَّدَ أَبْرَدِيَهْ / خَدُودُ جَوَازِيٍّ بِالرَّمْلِ عَيْنٍ».

۲۷۱/۱: «رباع لها مذ اورك العود عنده / خماشات ذحل ما يراد امتثالها». اعراب: «رَبَاعٌ لَهَا مَذُورِقٌ أَوْ رَقٌّ الْعُودُ عِنْدَهُ / خُمَاشَاتٌ ذَخِلَ مَا يُرَادُ امْتِثَالُهَا».

۸۲۴/۲: «اذا الهم امسى وهوداء فامضه / ولست بممضيه وانت تعادله». اعراب: «إِذَا الْهَمُّ أَمْسَى وَهُوَ دَاءٌ فَأَمُضِيهِ / وَ لَسْتُ بِمُضِيهِ وَ أَنْتَ تُعَادِلُهُ».

۸۳۰/۲: «احاربن بدر قد وليت اماره / فكن جرذاً فيها تخون و تسرق». اعراب: «أَحَارِبِنَ بَدْرٍ قَدْ وَلِيَتْ إِمَارَةً / فَكُنْ جُرْذًا فِيهَا تَخُونُ وَ تَسْرِقُ».

۸۳۴/۲: «وتديكم الادنى اذا ما سألتهم / ونلقى بثدى حين نسال باسر». اعراب: «وَتُدِيْكُمْ الْاَدْنَى اِذَا مَا سَأَلْتُمْ / وَنَلْقَى بِثَدْيٍ حِينَ نَسْأَلُ بِاسِرٍّ».

۱۶۹۷/۴: «لاقيم من ميلك و جنفك و اودك و دراك و ضلعك و صدك و ظلعك و صغوك و صعرك و صدرك». اعراب: «الْأُقَيْمَنَ مَيْلِكَ وَ جَنْفَكَ وَ أَوْدَكَ وَ دَرَاكَ وَ ضَلْعَكَ وَ صَدْعَكَ وَ ظَلْعَكَ وَ صِغُوكَ وَ صَعْرَكَ وَ صَدْدَكَ»^۸.

واقعاً مترجم چه توجیهی دارد که این کلمات را اعراب‌گذاری نکرده است!؟

۳. اغلاط تایپی اعم از خطا در اعراب و کلمات:

یکی از انتظارات بجا از ترجمه کتاب‌هایی همچون امالی، آن است که بی غلط یا شمار غلط‌های آن بسیار بسیار اندک باشند. متأسفانه در این کتاب اغلاطی به چشم می‌خورد که البته فراوان نیست، اما همین مقدار هم نباید باشد؛ به ویژه که به دلیل نقش مهم اعراب در زبان عربی، این اغلاط در معنی مؤثرند و اغلاط راه یافته به کلمات هم ممکن است تأثیری قابل توجه در کلمه داشته باشند. به عنوان نمونه در مجلس پنجم که از ص ۱۴۲ تا ص ۱۷۷ جلد اول کتاب را دربرگرفته، ۱۴ غلط در کلمات و اعراب به چشم می‌خورد که به همراه غلط‌هایی از مجلدات دیگر، ذیلاً به تفکیک و با بیان صورت درست آن می‌آید:

۳-۱- اغلاط در حروف:

۸. اعراب و حرکات این کلمات را عیناً از چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم گرفته‌ام. (ج ۲، ص ۱۷۲). در چاپ نعلسانی البته تفاوت‌هایی هست. این تفاوت‌ها را مترجم باید در پاورقی می‌آورد و احیاناً داوری می‌کند.

ص ۱۴۲: ترید ← تریه؛

ص ۱۵۴: شجوة ← شجوه؛

ص ۱۵۸ (پاورقی): جملاً ← جهلاً؛

ص ۱۶۵: لها ← بها؛

ص ۱۶۷: انصرم ← أنصرم؛

ص ۱۶۸ (پاورقی): رأیت ← رأیتک؛

ص ۱۷۴: عن ← من؛

ص ۱۷۴: الحشوف ← الحُتوف.

اغلاط حروفی در مجالس دیگر:

۲۰۳/۱: فیصل ← فصیل

۲۷۳/۱: تَقْدُ ← تَقْدُ

۲۷۹/۱: من ← متا

۲۸۳/۱: و لَصاحِب ← و لِلصاحب. عجیب است که در چاپ عربی نیز به همین شکل آمده است. گویا به تالیپست گفته‌اند عیناً از روی چاپ عربی، اشعار را به همان شکلی که هست بدون کمترین تغییری تایپ کن؛ و او هم چون دیده در متن عربی «لَصاحِب» آمده، در متن فارسی نیز همین گونه تایپ کرده است!

۸۲۸/۲: الحاجت ← الحاجات

۱۰۰۷/۲: یحیی ← یحیی

۱۶۹۲/۴: ندیها ← ندیهها

۱۶۹۴/۴: تا نوح خود مؤمنان را نجات دهد. ← تا نوح خود و مؤمنان را نجات دهد.

۱۶۹۷/۴: صدفک ← صدغک

۱۶۹۷/۴: صددک ← صدرک

۱۷۰۲/۴: استخباه ← استنجاه

۱۸۶۱/۴: صنم ← عنم

۲-۳- اغلاط اعرابی:

۱۵۴/۱: حزن ← حزن؛

۱۶۰/۱: حِجْر ← حِجْر؛

۱۶۵/۱: لا تقرَبین ← لا تقرَبین؛

۱۶۸/۱ (پاورقی): العشی ← العشی؛

۱۷۶/۱: مَسْرِباً ← مُسْرِباً؛

۱۷۷/۱: يَتَطْرَبُنِي ← يَتَطْرَبُنِي؛

۱۷۰۰/۴: بَأْثُهُ ← بَأْثُهُ.

۴. توضیح ندادن موارد مبهم:

در کتاب‌هایی مانند امالی سید مرتضی، آنچه بیش از ترجمه مورد نیاز است، توضیح و شرح متن است. برخی جاهای امالی اساساً نیاز به ترجمه ندارد و هر فردی که اطلاعاتی اندک هم از عربی داشته باشد، معنای آن را می‌فهمد، اما برخی جاها اگر چه ظاهراً قابل فهم است، بسا یک کلمه یا یک عبارت، آن را نیازمند توضیح می‌کند؛ و وقتی توضیح آن عبارات ذکر شود، ترجمه سودمند می‌افتد.

نمونه‌ها:

۱.۴. وقال الفراء وغيره: يجوز في النحو: «بدم كذباً» بالتصبي على المصدر؛ لأن «جاءوا» فيه معنى كذبوا كذباً»^۹.

ترجمه: فراء و برخی دیگر گفته‌اند: از دیدگاه نحوی این امکان وجود دارد که «بدم كذباً» گفته شود و «كذباً» به عنوان مفعول مطلق منصوب داشته شود؛ چرا که در آیه، واژه «و جاءوا» [چنین است در متن!] به معنای «كذبوا كذباً» است.

نقد:

۱. خوب بود مترجم در پاورقی درباره عبارت «يجوز في النحو» این توضیح را می‌داد که منظور فراء و برخی دیگر آن است که از نظر نحوی می‌توان «كذباً» هم خواند، اما از نظر قرائت باید به همان قرائت مشهور ملتزم بود. همانند این که در «بسم الله الرحمن الرحيم»، دو کلمه «الرحمن» و «الرحيم» از نظر نحوی می‌توانند مرفوع (بنا بر نعت مقطوع) و منصوب (به تقدیر «أعني») خوانده شوند، ولی چون هیچ یک از قراءات این گونه نخوانده، این دو وجه اعرابی فقط از نظر نحو مطرح می‌شود و مجوز قرائت نیست.

۲. عبارت «يجوز في النحو: بدم كذباً بالتصبي على المصدر» مختصرتر هم ترجمه می‌شود؛ این گونه: «از نظر نحوی، «بدم كذباً» هم جایز است؛ که كذباً بنا بر مفعول مطلق بودن منصوب باشد».

۳. نکته دقیق این متن عبارت اخیر است. نمی‌گوید: واژه «جاءوا» معنای «كذبوا كذباً» دارد، بلکه می‌گوید: در «جاءوا» معنای «كذبوا كذباً» وجود دارد؛ و بین این دو فرق بسیار است. اگر همانند آنچه مترجم ترجمه کرده است گفته شود، به این معناست که «جاءوا» از معنای «آمدن» منسلخ شده و

به معنای «کذبوا» به کار رفته، حال آن که عبارت «فیه» می‌گوید: در «جاؤوا» معنای «کذبوا» است؛ یعنی که «جاؤوا» معنای خود را حفظ کرده، در عین حال معنای «کذبوا» را هم دارد؛ و این چیزی نیست جز همان بحث معروف «تضمین». توضیح آن که «تضمین» بنا به تعریف مشهور یعنی: فعلی در جمله به کار رود که علاوه بر معنای خود، معنای فعل دیگری هم بدهد؛ یعنی که معنایی دیگر را در معنای اصلی آن فعل. به اصطلاح. اِشْراب کرده‌اند؛ به اصطلاح فارسی، به آن خورانده‌اند. آن معنای دیگر، معمولاً از حرف جرّی که آورده می‌شود، یا ذکر نمی‌شود، یا استعمال فعل لازم به صورت متعدی فهمیده می‌شود.

بدین ترتیب، «جاءوا علی قمیصه بدم کذباً» بنا به نظر فراء یعنی: «وکذبوا علی قمیصه بدم کذباً». یعنی: خونی بر پیراهنش آوردند که واقعاً دروغ می‌گفتند. گویا در اصل چنین بوده: و جاؤوا بدم علی قمیصه کاذبین کذباً. البته مسامحتاً و برای سلاست بیشتر بهتر است چنین ترجمه کنیم: و خونی بر پیراهنش آوردند که واقعاً دروغین بود.

می‌بینیم که یک سخن فراء و برخی دیگر چه نکته ظریفی دارد که مترجم کتاب هائی کهن چون امالی باید به توضیح آنها بپردازد.

۲.۴. وقد روي أنّ في قراءة أبيّ: «فصبراً جميلاً» بالنصب، وذلك يكون على الإغراء، والمعنى: فاصبري يا نفس صبراً جميلاً»^{۱۰}

ترجمه: همچنین روایت شده که در قرائت ابیّ «فصبراً جميلاً» آمده است. این قرائت بنا بر اغراء ممکن است و در این صورت معنا «فاصبري يا نفس صبراً جميلاً» (ای نفس، به زیبایی شکیبایی کن) خواهد بود.

صرف نظر از این که «روایت شده» نادرست و صحیح آن «روایت شده» است؛ «یکون» نیز به معنی «ممکن است» نیست؛ «در این صورت» هم در متن نیامده، مترجم باید توضیح می‌داد که «اغراء» در اینجا به چه معناست و این که آیا می‌توان مفهوم اغراء را به فارسی منتقل کرد یا نه و اگر امکان دارد، چگونه باید به فارسی برگرداند. جالب است که مترجم معمولاً پاورقی‌های محمد ابوالفضل ابراهیم را ترجمه کرده، اما در اینجا پاورقی وی را که مربوط به «اغراء» است ترجمه نکرده است! در پاورقی آمده: «معنى الإغراء أن يُغريه القائل بالتزام الأدي أشار إليه؛ كقولهم: عليك به!». یعنی: معنی اغراء آن است که گوینده فرد را تشویق کند به چیزی که بدان اشاره کرده است پایبند باشد. مانند این که می‌گویند:

۱۰. جنان که ابن هشام می‌گوید: «وفائدة التضمين أن يُدَلَّ بكلمة واحدة على معنى كلمتين». مغني اللبيب، ج ۲، ص ۵۳۰. میرسید شریف جرجانی هم می‌گوید: «والتضمين أن يُقصد بلفظ فعل معناه الحقيقي ويُلاحظ معه معنى فعل آخر يُناسبه، ويُدلَّ عليه بذكر شيء من متعلقاته». یعنی: فعلی آورده شود که معنای حقیقی آن مقصود است، منتهی همراه با آن، معنای فعل دیگری هم که با آن مناسبت دارد در نظر گرفته شود؛ در ضمن، متعلق از آن فعل هم در کلام هست. الحاشية على الكشاف، ص ۱۴۰.

۱۱. متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۶ و ترجمه: ج ۱، ص ۲۵۷.

حواست به او باشد! / به او توجه کن!

اکنون در اینجا که بحث اغراء مطرح شده است، شاید بتوان چنین ترجمه کرد: «ای نفس، آنچه شایسته است صبر نیکوست» یا «ای نفس، صبر نیکو را در نظر داشته باش!»؛ و با ترجمه آن به «ای نفس، به زیبایی شکیبائی کن»، اسلوب اغراء منتقل نمی شود.

البته برخی هم معتقدند «اغراء» معادلی خاص در فارسی ندارد.

۳.۴. مؤلف مقدمه مصحح متن عربی یعنی مرحوم محمد ابوالفضل ابراهیم را نیز ترجمه کرده، اما برخی ابهامات را روشن نکرده یا خود چیزی افزوده که ابهام ایجاد کرده است. مثلاً مصحح در ضمن یادکرد آثار منسوب به سید مرتضی می گوید: «المسائل الناصرية في الفقه، ذكره أبو جعفر الطوسي، وابن شهر آشوب. وقد طبع هذا الكتاب مع كتاب الجوامع الفقهية لمحمد بن باقر في طهران ۱۲۷۶»؛^{۱۲} و مترجم هم عیناً ترجمه کرده: «... این کتاب در سال ۱۲۷۶ همراه با الجوامع الفقهية محمد بن باقر منتشر شده است»^{۱۳}.

در اینجا لازم بود مترجم همان توضیح چند صفحه قبل خود را بیاورد که در معرفی کتاب الانتصار في فقه الإمامية گفته است: «این کتاب در سال ۱۲۷۶ ق. [۱۲۳۹] در مجموعه الجوامع الفقهية به کوشش محمد باقر بن محمد رحیم خوانساری... چاپ شده است»^{۱۴}. به سبب آن که اگر خواننده اتفاقی صفحه ۳۸ کتاب را باز بکند و با عبارت پیش گفته روبرو شود، نمی داند این سال ۱۲۷۶ قمری است یا شمسی و نیز این «محمد بن باقر» کیست؟ اگر خود مترجم یا شخصی دیگر این مقدمه را یک بار دیگر می خواند، چنین ابهامی را برطرف می کرد.

اما مسأله مهم تر آن است که نام گردآورنده کتاب الجوامع الفقهية محمد باقر بن محمد رحیم است و نه «محمد بن باقر»! این خطا در نمایه هم راه یافته و در بخش «نام ها» در مجلد پنجم می بینیم مدخل «محمد بن باقر» ایجاد شده است. خود بنده وقتی آن را دیدم، گمان کردم منظور امام محمد باقر (ع) است که به خطا، محمد بن باقر ثبت شده، وقتی به صفحه ای که این نام در آن آمده است مراجعه کردم، با عبارتی که در بالا ذکر شد مواجه شدم.

حالاکه معلوم شد این «محمد بن باقر» کذائی همان «محمد باقر بن محمد رحیم خوانساری» است، انتظار می رود هر دو ذیل یک مدخل بیابند، اما به سبب همین خطا، دو مدخل ایجاد شده و آن دومی در مدخل «خوانساری، محمد باقر بن محمد رحیم» آمده است.

۱۲. متن عربی: ج ۱، ص ۱۶.

۱۳. ترجمه: ج ۱، ص ۳۸.

۱۴. ترجمه: ج ۱، ص ۲۵.

۴۴. یکی از مواردی که در ترجمه کم و بیش به آن برمی خوریم. و البته چون همه مجلدات را بررسی نکرده‌ام، نمی‌توانم تعداد آن را تعیین کنم یا درصد ارائه دهم. این است که گاه متن شعر به ضبط امالی ترجمه نشده و ترجمه آن بنا به ضبط دیگر انجام شده است. مثلاً در مصراع دوم شعر (و کلّ زوج^{۱۵} من الدّیاج یلبّسه / أبو قدامةً مجبوراً بذاک معاً)^{۱۶}. که از میمون بن قیس ملقب به اعشی است. کلمه «مجبوراً» آمده، اما در ترجمه، «مجبوراً» به صورت «مَحْبُوراً» ترجمه گشته و چنین شده است: «ابوقدّامه هرگونه دیبا را بر تن می‌کند و اینها همه را هدیه ستانده است»^{۱۷}.

ضبط «مَحْبُوراً» در خود دیوان اعشی آمده و محمد ابوالفضل ابراهیم نیز آن را تذکر داده است. در اینجا مترجم باید می‌گفت که در متن «مجبوراً» آمده، ولی من ضبط «مَحْبُوراً» را ترجمه کرده‌ام. این توضیح لازم است؛ زیرا خواننده می‌خواهد ببیند ترجمه شعر با ضبط سید مرتضی چیست، نه آن که بخواهد ترجمه شعر را با ضبطی که در دیوان شاعرش یا کتاب دیگر آمده است بخواند. اگر هم مترجم ناچار به این کار شده است، باید توضیح دهد که چرا چنین کرده؟ مثلاً بگوید که با وجود تأمل بسیار و مراجعه به منابع مختلف، نتوانستم با ضبط «مجبوراً» ترجمه‌ای از شعر ارائه بدهم.

محمد ابوالفضل ابراهیم همچنین تذکر داده که در حاشیه نسخه اصل تحقیق، این کلمه به صورت «مَحْبُوراً»؛ یعنی: به رفع «واو» هم آمده که معلوم است در اصل بوده: «هو مَحْبُوراً». اینجا نیز مترجم که پاورقی‌های محمد ابوالفضل ابراهیم را ترجمه کرده، باید این توضیح وی را می‌آورد؛ و سپس مشخص می‌کرد که اگر مصراع دوم به صورت «أبو قدامةً مَحْبُوراً بذاک معاً» باشد یا به صورت «أبو قدامةً مَحْبُوراً بذاک معاً»، آیا در ترجمه نیز تفاوتی می‌کند یا نه؛ اگر تفاوتی می‌کند چرا و اگر تفاوتی ندارد چرا.

این موارد است که در ترجمه متنی کهن همچون امالی کاربردی و سودمند است و گرنه زندگی‌نامه نوشتن و بعد هم ده منبع برای زندگی‌نامه فرد ذکر کردن، یا متذکر شدن که این شعر در مثلاً هشت کتاب دیگر هم آمده، چندان به کار خواننده نمی‌آید؛ زیرا وی به راحتی با جستجوی شعر در نرم افزارهای موجود و حتی در اینترنت، به منابع دیگر که شعر را آورده‌اند می‌تواند دسترسی بیابد.

۵. عدم دقت در ترجمه، معادل‌یابی نادرست و وفادار نبودن به متن:

مترجم کتاب امالی قاعدتاً می‌دانسته است که با متنی روزنامه‌ای و عادی رو به رو نیست؛ بنا بر این کلمه به کلمه متن باید فهمیده شود؛ سپس معادل‌یابی و برگردان شود. حذف حتی یک کلمه بدون توجیه جایز نیست. در چنین متنی هائی نمی‌توان گفت این جمله می‌خواهد این را بگوید و به ترجمه

۱۵. کلمه «کلّ» در اینجا از باب اشتغال منصوب شده است، می‌توان آن را بنا بر مبتدا بودن، به صورت مرفوع (کلّ) نیز خواند. اعراب‌گذاری به چنین توضیحاتی نیز نیاز دارد که مترجم با نگذاشتن اعراب کلمات، بار سنگینی از دوش خود برداشته است.

۱۶. متن عربی: ج ۲، ص ۱۷۲.

۱۷. ترجمه: ج ۴، ص ۱۶۹۵.

دست زد. باید بر روی تک تک کلمات تأمل کرد؛ آنگاه با نگاهی مجموعی نگر و وفاداری کامل به کلمات، اقدام به ترجمه کرد. در ترجمه مورد بحث، مترجم روش «این را می خواهد بگوید» پیشه کرده و به ترجمه دست زده؛ لذا فراوان کلمات یا عباراتی هست که ترجمه نشده یا به شکلی نادرست برگردان شده است.

از سوی دیگر، در ترجمه اشعار کهن باید روشی خاص در پیش گرفت؛ چرا که مثلاً گاه بیت شعری آمده دارای هشت کلمه، که هفت کلمه آن «غریب» است؛ یا حدیثی آمده که در آن چند کلمه غریب است. در ترجمه کتاب‌هایی همچون امالی، آنگاه که به مواردی اینچنین برخورد می‌شود، باید نخست ترجمه‌ای تحت اللفظی ارائه داد تا خواننده دریابد دقیقاً هر کلمه یا عبارت از شعر ترجمه فارسیش چیست؛ آنگاه ترجمه‌ای روان ارائه کرد. همچنین این مسئله هم بسیار مهم است که اگر میان ترجمه تحت اللفظی و ترجمه روان تفاوت زیادی بود، مترجم باید برای خواننده توضیح دهد که چگونه از آن ترجمه به این ترجمه رسیده است. از آن مهم‌تر، برگردانی که از شعر یا حدیث یا آیه ارائه می‌شود، نباید با توضیحات خود مؤلف. یعنی: سید مرتضی. تفاوتی داشته باشد.

برای این بند (عدم وفاداری به متن). که مهم‌ترین بخش مقاله حاضر است. مواردی از جلد اول و چهارم به عنوان نمونه و به صورت کاملاً تصادفی انتخاب شده است که ذیلاً می‌آید. اگر بخواهیم تمام چهارم جلد را با متن اصلی بسنجیم، دست کم اندازه خود همین چهار جلد می‌توان اشکال گرفت.

۱۵. وأما قولُ الفرزدقِ: «شَعَارَةٌ تَقْدُ الفَصِيلَ بِرِجْلِهَا/ فَطَارَةٌ لِقَوَادِمِ الأَبْكَارِ، فَإِنَّهُ من غَرِيبِ شعْرِهِ. وفسره، قال: معنی «شَعَارَةٌ» أنها ترفع رجليها بالبول، وقوله: «تَقْدُ الفَصِيلَ بِرِجْلِهَا»؛ أي: تتركه وتدفعه عن الدنوة إلى الرضاع ليتوفر اللبن على الحلب.^{۱۸}

ترجمه:

اینکه فرزدق گفته: «زنی که پای شتری که پای خویش می‌گشاید و کره را می‌راند پای می‌گشاید، و همو که با سه انگشت پستان پسین شتران جوان تازه را می‌دوشد»، این بیت از اشعار ناشناخته این شاعر است. و آن را تفسیر کرده و گفته است: «شغاره» یعنی آنکه پای خود را برای پیشاب کردن بالا می‌برد. اینکه گفته: «تقد الفیصل برجلها»، بدان معناست که به سمت کره لگد می‌پراند و آن را دور می‌کند تا به این ترتیب شیر بیشتری در پستان برای دوشیده شدن گرد آید و بماند.

نقد:

۱. «غریب» اصطلاحاً به دو معنی به کار می‌رود: یکی. به معنای «بدیع»؛ یعنی: نو و شگفت؛ دیگری به معنای نامأنوس. آنچه مترجم آورده (ناشناخته)، چنین معنی می‌دهد که این بیت فرزدق تاکنون

شناخته شده نبوده یا شناسائی نشده بوده و اکنون (در زمان سید مرتضی) شناخته شده و معلوم گشته که از فرزندان است. در اینجا مترجم به جای «ناشناخته» باید می‌گفت «نامأنوس»؛ تا کاملاً مقصود از اصطلاح «غریب» مشخص شود.

۲. «شعّارة» یعنی: شتری که پاهایش را بالا می‌آورد که لگد بزند^{۱۹}؛ یا بنا به توضیح سید مرتضی، شتری که پای خود را برای پیشاب کردن بالا می‌برد^{۲۰} که در اینجا و بنا به کلمات بعدی شعر، صفت برای خاله جریر است. به عبارت دیگر، در اینجا استعاره‌ای مصرحه ترتیب داده شده که مشبّه آن خاله جریر و مشبّه به، شتری با چنین خصوصیات است.

مترجم برای ترجمه استعاره به شیوه تشبیهی عمل کرده است؛ یعنی استعاره را به تشبیه تبدیل کرده و طرفین تشبیه را ذکر کرده است. این کار وی البته اشکالی ندارد، ولی باید در پاورقی ذکر می‌کرد که چگونه ترجمه یک کلمه (شعّاره) این عبارت طولانی شده است (زنی که چون شتری که پای خویش می‌گشاید... پای می‌گشاید).

۳. در این گونه کتاب‌ها که خود مؤلف به توضیح واژگان پرداخته، مترجم باید نخست ترجمه‌ای مطابق با توضیحات مؤلف ارائه دهد؛ سپس اگر خواست، ترجمه خود را نیز ضمیمه آن کند. کاری که مترجم نکرده و ترجمه کرده: «زنی که چون شتری که پای خویش می‌گشاید و کره را می‌راند پای می‌گشاید».

۴. در شعر آمده: «تَقْدُ الْفَصِيلَ بِرَجْلِهَا» و مترجم نوشته است: «کره را می‌راند»، حال آن که بر اساس توضیحات خود سید مرتضی، باید می‌گفت: «کره را به شدت لگد می‌زند که برای شیر خوردن نزدیک نشود»^{۲۱}.

۵. مترجم «عَنِ الدُّنُوِّ إِلَى الرِّضَاعِ» را ترجمه نکرده است. ترجمه‌اش می‌شود: و او را از نزدیک شدن برای شیر خوردن دور می‌کند. ترجمه روان‌تر: و نمی‌گذارد برای شیر خوردن نزدیکش شود.

۶. «لِيَتَوَفَّرَ اللَّبَنُ عَلَى الْحَلْبِ» یعنی: تا شیر برای دوشیدن بماند؛ که می‌بینیم مترجم ترجمه‌ای آزاد ارائه داده است (تا به این ترتیب شیر بیشتری در پستان برای دوشیده شدن گرد آید و بماند).

۱۹. تاج العروس، ج ۷، مدخل «شعّار»، ص ۴۱. سبب ارجاع کلمات به تاج العروس. با این که متنی متأخرتر از امالی است. جامعیت آن است. به علاوه شاکله اصلی آن قاموس فیروزآبادی است که از متون نسبتاً متقدم است. تجربه نویسندگی این مقاله در ترجمه متون کهن نشان داده که در فهم این نوع متون، تاج العروس لغت‌نامه‌ای ممتاز و جامع است.

۲۰. «معنی "شعّارة" آنها ترفیع رجلها للبول». امالی، ج ۱، ص ۸۰.

۲۱. «و قوله: "تَقْدُ الْفَصِيلَ بِرَجْلِهَا"، أي: تَرَكَلَهُ وَتَدَفَعَهُ عَنِ الدُّنُوِّ إِلَى الرِّضَاعِ... وَأَرَادَ بِ"تَقْدِهِ" أَي: تَبَالِغَ فِي إِبْلَاهِهِ وَضَرْبِهِ» (ج ۱، ص ۸۰) و مترجم نیز ترجمه کرده است: «اینکه گفته: "تقد الفیصل" [چنین است در متن!] برجلها، بدان معناست که به سمت کره لگد می‌راند و آن را دور می‌کند... مقصود از "تقد" نیز آزار رساندن و بیشتر وارد آوردن ضربه‌ای سنگین‌تر است». (ترجمه امالی، ج ۱، ص ۲۰۳، ۲۰۴).

۷. ترجمه کرده: «پستان پسین» که باید می‌گفت: «پستان‌های پیشین».

۸. گفته: «شتران جوان تازه»، که کلمه «تازه» در اینجا بی‌معناست.

۹. «شغارة» و «فطارة» صیغه مبالغه هستند که در ترجمه این امر منظور نشده است. اگر هم مترجم معتقد بوده است صیغه مبالغه عربی در فارسی معادلی ندارد و باید به همان صفت فاعلی ترجمه گردد، لازم است در شیوه‌نامه ترجمه‌اش ذکر می‌کرد.

اکنون که معنای کلمات این بیت معلوم گشت، نخست ترجمه‌ای تحت اللفظی و سپس ترجمه‌ای ارتباطی از شعر ارائه می‌دهیم:

ترجمه تحت اللفظی:

«و اما شعر فرزدق: "کسی که بسیار پایش را برای بول کردن بالا می‌برد و به شدت می‌راند کره را با پایش، بسیار دوشنده پستان‌های پیشین شتران جوان با سه انگشت" از اشعار نامأنوس اوست.».

ترجمه ارتباطی:

«و اما شعر فرزدق: "زنی همچون شتری که بسیار پایش را برای بول کردن بالا می‌برد و کره را به شدت دور می‌کند و کارش این است که پستان پیشین شتران جوان را با سه انگشت می‌دوشد"، از اشعار نامأنوس وی است. وی [=سید مرتضی] آن را تفسیر کرد و گفت: معنای «شغاره» یعنی که پاهایش را برای بول کردن بالا می‌برد. و «تَقْدُ الفَصِيل بِرِجْلِهَا» یعنی: او [بچه‌اش] را لگد می‌زند و از نزدیک شدن برای شیر خوردن دور می‌کند تا شیر برای دوشیدن بماند»^{۲۳}.

۲.۵. «وَأَرَادَ بِ«تَقْدُهُ»؛ أَي: تَبَالُغٍ فِي إِيْلَامِهِ وَضَرْبِهِ. وَمَنْه: «الْمَوْقُودَةُ»^{۲۳}.

ترجمه: مقصود از «تقد» نیز آزار رساندن و بیشتر وارد آوردن ضربه‌ای سنگین تر است و واژه «موقود» از همین باب است.

نقد:

۱. «بیشتر وارد آوردن ضربه‌ای سنگین تر» اصلاً در متن عربی نیست؛ بماند که از نظر زبان فارسی هم فصیح نیست.

۲. سید مرتضی اشاره کرده که «الموقودة» نیز از همین باب است. در اینجا مترجم اولاً «الموقود» آورده که نادرست است. دوم باید اشاره می‌کرد که «الموقودة» که سید مرتضی آورده، ناظر به آیه شریفه پنجم سوره

۲۲. این که در ترجمه آوردم «کارش این است که» برای توضیح دادن مبالغه بودن «فطارة» است. چون می‌دانیم صیغه مبالغه کثرت انجام کار را می‌رساند.

۲۳. متن عربی: ج ۱، ص ۸۰. ترجمه: ج ۱، ص ۲۰۴.

مأذنه^{۲۴} است که دسته‌ای از حیواناتی را که خوردن گوشتشان حرام است ذکر می‌کند؛ از جمله، گوشت «موقوذة»؛ یعنی: حیوانی که از کتک مرده باشد.

ترجمه پیشنهادی: و مقصودش از «تقذه» یعنی: در آزار دادن و کتک زدنش افراط می‌کند. «الموقوذة» نیز از همین باب است.^{۲۵}

۳.۵. و «القوادم» هي الأَخْلَافُ.^{۲۶}

ترجمه: و «قوادم» همان پستان‌های پسین شتر است.

نقد:

«أخلاف» جمع «خلف» یا به معنای نوک پستان است^{۲۷} یا خود پستان^{۲۸}؛ بنا بر این، اگر چه سه حرف اصلی «أخلاف»، «خلف» است، اما ربطی به معنای متبادر به ذهن آن یعنی: «پشت» و «پسین» ندارد. چون سه حرف اصلی آن «خلف» است، مترجم به خطا افتاده است.

۴.۵. ومعنى البيت تَغْيِيرُهُ نِسَاءَ جَرِيرٍ بَأَنَّهُنَّ رَاعِيَاتٍ، وَذَلِكَ مِمَّا تُعَيِّرُ بِهِ الْعَرَبُ النِّسَاءَ.^{۲۹}

ترجمه: بر این پایه، معنای شعر سرزنش زنان خاندان جریر به این نکته است که شتر می‌چرانند و شیر می‌دوشند و این از چیزهایی است که زنان عرب را بدان می‌نکوهیده‌اند.

نقد:

۱. عبارت «و شیر می‌دوشند» در متن عربی نیست و افزوده مترجم است.

۲. «العرب النساء» به خطا خوانده شده است. «العرب» فاعل است و «النساء» مفعول، ولی مترجم این دو را به صورت مقلوب یعنی: «النساء العرب» خوانده و به صورت موصوف و صفت نیز ترجمه کرده است.

ترجمه پیشنهادی: و مفهوم بیت سرزنش کردن زنان خاندان جریر است به این که شترچران هستند. این شترچرانی از چیزهایی است که عرب، زنان را بدان سرزنش می‌کردند.^{۳۰}

۲۴. «حَوَيْتُ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالِدَّمَ وَلِحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِعَبْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْحَنِقَةَ وَالْمَوْقُوذَةَ...». (مانده/۳)

۲۵. «ایلام» یعنی: به درد آوردن؛ چون ترجمه سلینس نمی‌شود، سبب آن را که «آزار دادن» باشد ذکر کردم.

۲۶. متن عربی: ج ۱، ص ۸۰. ترجمه: ج ۱، ص ۲۰۳.

۲۷. و الأَخْلَافُ. بالكسر. حَلَمَةُ صَبْرُ النَّاقَةِ الْقَادِمَانَ وَالْأَخْرَانَ. صحاح، ج ۴، مدخل «خلف»، ص ۱۳۵۵.

۲۸. «الأخلاف جمع خلف. بالكسر. وهو الضرع لكل ذات حُفِّ [شُم دار] وَظُلْفٍ [شُم برخی حیوانات که شکافته است]». النهاية، ج ۲، مدخل «خلف»، ص ۶۸.

۲۹. متن عربی: ج ۱، ص ۸۰. ترجمه: ج ۱، ص ۲۰۴.

۳۰. در عبارت «تغییره»، ضمیر «ه» به فرزدق برمی‌گردد؛ و چون این امر معلوم بود، ترجمه نشد.

۵.۵. الّا ترى إلى قوله قبل هذا البيت^{۳۱}

ترجمه: مگر نمی بینید شاعر پیش از بیت موضوع سخن دو بیت دیگر بدین شرح آورده است:

نقد:

۱. «بدین شرح» زائد است و در کلام نیست. به علاوه، سید مرتضی هم شرحی از این دو بیت ارائه نکرده است.

۲. بعد از همه اینها، اساساً لازم نبود این درازنویسی در ترجمه باشد، مترجم به راحتی می توانست بگوید: «نمی بینی قبل از این بیت چه گفته است:...».

۶.۵. كم عمّة لك يا جريرٌ وخالة* فدعاء قد حَلَبْتُ عليّ عِشاري^{۳۲}

ترجمه: ای جریر، تو را چه شمار عمه و خاله است که لنگ بوده اند و چوپانی گله من می کرده اند.

نقد:

۱. اولاً مترجم باید توضیح می داد که آیا مقصود از لنگی (فدعاء یعنی: زن لنگ) همان نقص ظاهری است یا مجازاً برای مقصودی دیگر به کار رفته یا هر دو احتمال می رود. این بیت از ابیات مشهور است که در کتب نحوی نیز از آن در بحث «کم» خبریه یاد شده است. رضی در توضیح «فدعاء» می گوید: منظور این است که مچ دست یا پایش از جا بیرون زده است. سپس می گوید: این امر یا به خاطر کار زیادی است که کرده اند یا آنها مادرزاد چنین بوده اند و فرزدق عیب مادرزادی آنان را به رخشان کشیده است.^{۳۳}

مرحوم استاد محیی الدین عبد الحمید معانی دیگری هم برای «فدعاء» می گوید که با مقصود شاعر از این بیت که هجو جریر از طریق تحقیر عمه و خاله هایش باشد تناسب دارد. از جمله: فدعاء به زنی می گویند که انگشتانش از کثرت شیر دوشیدن کج شده است. نیز زنی که از بس به دنبال شتران بوده، پایش کج شده است.^{۳۴} چنان که در تاج العروس هم از قول ابن دُرَید آورده: «فدعاء کنیزی است که به خاطر کار زیاد کف دستش کج شده است»^{۳۵}.

۲. و اما عبارت «قد حَلَبْتُ عليّ عِشاري»:

اولاً «عِشاری» همان «عِشار» است که در قرآن هم آمده (وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ. تکویر/ ۵) که اینجا به یاء

۳۱. متن عربی: ج ۱، ص ۸۰. ترجمه: ج ۱، ص ۲۰۴.

۳۲. متن عربی: ج ۱، ص ۸۰. ترجمه: ج ۱، ص ۲۰۳.

۳۳. شرح الرضی علی الکافیة، ج ۳، باب «حذف التمییز وأحكام أخرى»، ص ۱۶۱.

۳۴. منحة الجلیل بتحقیق شرح ابن عقیل، ج ۱، پاورقی ص ۲۲۶.

۳۵. ج ۱۱، ص ۳۳۵، مدخل «فدعاء».

متکلم اضافه شده است. عشار جمع عُشراء است؛ یعنی: شتران ده ماهه.

ثانیاً. «حلبت» بدون حرف جرّ به کار می‌رود، اما در اینجا با «علی» آمده است. سبب هم «تضمین» است. به این معنی که «حلبت» متضمن معنای «ثقلت» است.^{۳۶} شاعر می‌خواسته بگوید: اینها علی رغم میل من، شیر شتران ده ماهه ام را دوشیدند. بنا بر این، این که مترجم نوشته: «چوپانی گله من کرده‌اند»، نه در متن عربی است و نه آنچه را در متن عربی آمده است می‌رساند. اکنون ترجمه این بیت:

جریر، چقدر عمه و خاله چلاق داشتی که علی رغم میل من، شیر شتران ده ماهه ام را دوشیدند!

در ضمن، آنچه آمد بنا بر آن است که «کم»، خبریه گرفته شود. می‌تواند استفهامیه هم باشد. و در این صورت باید خواند: «کم عمّه... وخاله». که استفهامی تهکمی/تمسخرآمیز است؛ آنگاه معنایش این می‌شود:

جریر، عمه و خاله چلاق تو چند بار علی رغم میل من، شیر شتران ده ماهه ام را دوشیدند [حسابش از دستم دررفته]؟! یا بنا به شرح ابن هشام: بگو ببینم عمه‌ها و خاله‌هایت که علی رغم میل من، شیر شتران ده ماهه ام را دوشیدند [و خدمتکار من بودند] چند تا بودند [تعدادشان را یادم رفته است]؟!^{۳۸}

۷.۵. «کیف وصف الدّم بأنه کذب، والکذب من صفات الأقوال لا من صفات الأجسام؟»^{۳۹}

ترجمه: چگونه با آنکه «کذب» نه از صفات اجسام، بلکه از اوصاف اقوال است، خداوند تعالی در این آیه خود را به «کذب» (دروغ) بودن وصف کرده؟

نقد:

۳۶. شرح الرضی علی الکافیة، ج ۳، باب «حذف التمییز و احکام آخری»، ص ۱۶۱.
۳۷. پیشین. عبارت داخل کرشده را بر اساس توضیح رضی آورده‌ام که در بیان معنای بیت می‌گوید: «کأنه یقول: نفس الحلب ثابت إلا أنه ذهب عتی عدد الحلبات» پیشین، ص ۱۶۳. (تو گوئی می‌گوید: خود شیر دوشیدن که ثابت است، حساب دفعات آن از دستم دررفته است). به مناسبت این عبارت رضی، طبق قاعده، «نفس» که برای تأکید بیاید. و در فارسی به «خود» یا «همان» ترجمه می‌شود. باید پیش از اسم مؤکد داخل شود. بنا بر این اگر بخواهند بگویند: «همان صفحه»، باید بگویند: «فی الصفحة نفیسه»، اگر در این مثال، پیش از «الصفحة» بیاید، در حقیقت معنایش هست: «در ذات صفحه» و می‌بینیم که معنای تأکید ندارد. اکنون در این عبارت منقول از رضی می‌بینیم او. که خود از ائمه نحو است. نگفته: «الحلب نقشه ثابت»، بل به طریقه مقولوب آورده است که عجیب است.

۳۸. «أخیرنی بعدد عماتک و خالاتک اللاتی کُنّ یتخذهنّنی! فقد نسیته». مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۸۵. نکته دیگر آن که «عمه» و «خاله» را در این بیت به صورت مرفوع هم می‌خواند؛ آنگاه بر خلاف حالت جرّ و نصب. که بیانگر آن است که جریر، عمه‌ها و خاله‌های متعددی داشته/دارد. مقصود فقط یک عمه و یک خاله است. چون این مقاله بیش از این گنجایش شرح موضوع را ندارد، برای تفصیل مطلب رک: در خوانة الأدب، ج ۶، ص ۴۴۰، در توضیح «الشاهد الثانی و التسعون بعد الأربعمائة» [شاهد چهارصد و نود و دوم].

۳۹. متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۵. ترجمه: ج ۱، ص ۲۵۵.

۱. مترجم «وصف» را معلوم خوانده که فاعل آن «هو» مستتر باشد و به خداوند برگردد. می‌توان آن را مجهول هم خواند و هیچ یک ترجیحی ندارد. بجا بود در پاورقی این نکته را متذکر می‌شد. اگر مجهول خوانده شود، آنگاه ترجمه چنین می‌شود: «چگونه خون به «کذب» (دروغین) توصیف شده، حال آن که «کذب» «دروغین» را برای توصیف سخن بکار می‌برند و نه جسم؟!».

۲. «کذب» در اینجا مصدر به معنای مفعول است؛ چنان‌که سید مرتضی هم در ادامه بدان تصریح دارد، حال آن که مترجم آن را به صورت مصدری معنی کرده است (کذب (دروغ) بودن). اگر آن گونه که مترجم ترجمه کرده (یعنی به صورت مصدری) معنی شود، آنگاه در ترجمه آیه «وجاؤوا علی قمیصه بدم کذب»^{۴۰} باید گفت: «و بر پیراهنش خونی دروغ بودن را آوردند!» که می‌بینیم نادرست است. خود مترجم هم در پاورقی، در ترجمه آیه آورده است: «و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند». البته این ترجمه هم نادرست است. «آوردند» در عربی «جاؤوا به» است و در آیه شریفه، حرف «ب» بر سر «دم» آمده و نه «قمیصه». بنا بر این ترجمه درست چنین است: «و خونی دروغین را که بر پیراهن او بود آوردند». فخر رازی در توضیح این مطلب می‌گوید: «المسألة الثانية. قوله: "وجاءوا علی قمیصه؛ أي: وجاءوا فوق قمیصه بدم، كما يقال: "جاءوا علی جمالهم بأحمال؛ یعنی: بارهایی را بر روی شترانشان آوردند»^{۴۱}؛ و شبیه به آن در کشاف، ج ۲، ص ۴۵۱ نیز آمده است.

عُكْبَرِي می‌گوید: «علی قمیصه» محلاً منصوب است برای آن که حال از «الدم» است؛ زیرا تقدیر چنین است: «جاؤوا کذب علی قمیصه»^{۴۲}.

محبی الدین درویش هم می‌گوید: «تقدیر بوده: آنان خونی دروغین آوردند در حالی که روی لباس او بود»^{۴۳}.

البته مترجم می‌تواند بگوید خود سید مرتضی آیه را به این معنی آورده است آنجا که می‌گوید: «وقد قيل: إنه كان في قميص يوسف ثلاث آيات: حين قُدِّ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ، وَحِينَ أُلْقِيَ عَلَى وَجْهِ أَبِيهِ فَارْتَدَّ بصيراً، وَحِينَ جَاءَ وَاعْلِيهِ بَدَمٌ كَذِبٌ»^{۴۴}؛ ترجمه مترجم: «گفتند: پیراهن یوسف سه بار در خود نشانی داشت: آن گاه که از پشت دریده شد، آن گاه که بر صورت پدرش افنده شد و پدر بیناگشت و آن گاه که آن را با خونی که به ثقلب و تزویر بدان آغشته شده بود آوردند»^{۴۵}. در اینجا مشخص است که ضمیر

۴۰. یوسف/۱۸.

۴۱. مفاتیح الغیب، ج ۱۸، ص ۱۰۴.

۴۲. «علی قمیصه» فی موضع نصبٍ حالاً من الدم؛ لأنَّ التقدیرَ جاءوا بدمٍ کذب علی قمیصه. الثیبان فی إعراب القرآن، ج ۱، ص ۲۰۹.

۴۳. «و» جاءوا فعلٌ و فاعلٌ، و «علی قمیصه» محلُّه التَّصْبُّ علی الظرفیة؛ كأنه قيل: وجاءوا فوق قمیصه بدم، وهذا الظرف معمولٌ لحال محذوفة من دم، و التقدیر: وجاءوا بدمٍ کذبٍ حالٌ کونه کائناً فوق قمیصه؛ إعراب القرآن الکریم و بیانه، ج ۴، ص ۴۶۲.

۴۴. أمالی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۴۵. ترجمه امالی، ج ۱، ص ۲۵۸. در همین ترجمه هم عدم وفاداری مترجم به متن روشن است. مثلاً «به ثقلب و تزویر» در متن عربی

«ه» در «علیه» به پیراهن برمی گردد.

اما اگر هم این پاسخ را بپذیریم، مترجم محترم باید در پاورقی این نکته را تذکر می داد.

۳. از همه مهم تر آن که خداوند در این آیه «خون» را به «کذب» توصیف کرده نه «خود» را!! و به احتمال زیاد در حروف چینی، «خون»، «خود» خوانده شده است.

۴. مترجم کوشیده متن را به گونه ای ادبی و فاخر ترجمه کند، این کار خوب است، ولی تبحر فراوان می طلبد؛ زیرا میان ترجمه فاخر و ترجمه نارسا مرزی باریک است و رعایت آن دشوار. در اینجا مترجم آورده: «نه از صفات اجسام، بلکه از اوصاف اقوال است»؛ که می بینیم جمله روان نیست.

تا اینجا سخن از این بود که در «جاؤوا علی قمیصه بدم کذب»، «ب» در «بدم» متعلق به «جاؤوا» است و «علی» حال است. طبق همه وجوهی که گفته شد، «علی» متعلق به «کائن» محذوف گرفته شده است. یعنی آیه گویا در اصل بوده: «وجاؤوا بدم کذب کائن علی قمیصه». اما یک احتمال دیگر هم در خصوص متعلق «علی» می تواند طرح شود و آن اینکه «علی» متعلق به «مَسْکُوب» است. یعنی بوده: «وجاؤوا بدم کذب مصبوب علی قمیصه»؛ آنگاه ترجمه چنین می شود: «و خونی دروغین را که بر پیراهنش ریخته شده بود آوردند». والعلم عند الله

۸.۵. «وَأَيُّ مَعْنَى لَوْصَفَهُ الصَّبْرَ بَأَنَّهُ جَمِيلٌ؟ وَمَعْلُومٌ أَنَّ صَبْرَ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. عَلِيٌّ فَقَدْ ابْنَهُ يَوْسُفَ لَا يَكُونُ إِلَّا جَمِيلًا؟»^{۲۶}.

ترجمه: و در شرایطی که می دانیم صبر یعقوب در فقدان یوسف جز صبری شایسته نتواند بود، اتصاف خبر او به «جمیل» در آیه چه معنایی دارد؟

نقد:

۱. اگر بناست ترجمه فاخر باشد، عبارت گفتاری «در شرایطی که می دانیم»، مناسب آن نیست؛ بماند که با متن نیز تطابق ندارد. در پاراگراف بعدی نیز آمده: «در مورد واژه»، که عبارت «در مورد» نیز مناسب متنی ادبی نیست، بلکه در یک متن علمی نیز باید با عباراتی مشابه مانند: «در باره» و نظائر آن جایگزین شود.

۲. سید مرتضی می گوید (ترجمه تحت اللفظی): «توصیف کردن او صبر را به این که «جمیل» است چه معنی دارد؟ و مترجم آورده: «اتصاف خبر او به جمیل در آیه چه معنایی دارد؟». یعنی که فاعل را ظاهر نکرده است.

نیست؛ «بدان آغشته شده بود» نیست.

۴۶. متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۵. ترجمه: ج ۱، ص ۲۵۵.

۳. نه ضمیر «وصفه» ترجمه شده و نه «ابنه».

ترجمه پیشنهادی: «توصیف صبر به "جمیل" در آیه چه معنی دارد؟ به ویژه آن که معلوم است صبر یعقوب. که بر او درود باد. در از دست دادن فرزندش یوسف، جز "جمیل" نیست؟!». ۴۷.

۹.۵. «والجواب، یقال له: ...»^{۴۸}

ترجمه: پاسخ آن خواهد بود که گفته شود: ...

از آنجا که محقق کتاب مرحوم محمد ابو الفضل ابراهیم، میان «والجواب» و «یقال له» ویرگول گذاشته، بنا بر این «یقال له» جمله‌ای مستأنفه است و «والجواب» مبتدائی با خبر محذوف. مثلاً چنین: «والجواب هكذا. یا والجواب هذا و امثال اینها، آنچه مترجم محترم آورده، اگر به عربی برگردان شود چنین می‌شود: «والجواب هو ما یقال».

ترجمه پیشنهادی: «و پاسخ چنین است که به پرسشگر گفته شود».

البته عبارت دقیق‌تر چنین است: «و پاسخ چنین است که به وی [= پرسشگر] گفته شود»، ولی برای روان شدن ترجمه و حذف کروشه، در مرتبه نخستینی که عبارت «والجواب، یقال له» آمده، باید گفته شود که از این به بعد، این عبارت تکراری به صورت «پاسخ چنین است که به پرسشگر گفته شود» ترجمه می‌گردد.

۱۰.۵. «أما «كذِب» فمعناه أنه مكذوبٌ فيه وعليه»^{۴۹}

ترجمه: در مورد واژه «كذِب»: این واژه در آیه به معنای «مکذوب فيه» و «مکذوب علیه» است؛ یعنی آنچه درباره‌اش دروغ گفته شده است.

نقد:

۱. عبارت «آنچه درباره‌اش دروغ گفته شده است» ترجمه «مکذوب فيه» است و «مکذوب علیه» ترجمه نشده است.

۲. «در مورد واژه» و «در آیه» در متن نیست. ترجمه وفادار چنین است: اما «كذِب» به معنای «مکذوب»

۴۷. سبب آنکه در ترجمه پیشنهادی «وصفه» به «توصیف ... در آیه» ترجمه شد، آن است که ضمیر «ه» در «وصفه» یا به خدا برمی‌گردد یا به قرآن. چون در فارسی در نثر معمول برای ترجمه مصدر همراه با فاعلش از عبارتی همچون «توسط» یا «به دست» و نظائر آن استفاده می‌شود و از نظر ادبای کلاسیک نادرست است، از ترجمه عبارت «لوصفه الصبر بأنه جمیل» به صورت «توصیف صبر توسط خدا به اینکه "جمیل" است» خودداری شد. از سوی دیگر، اگر هم عیناً ترجمه می‌شد، ترجمه نارسا می‌بود؛ زیرا باید گفته می‌شد: «توصیف او صبر را به اینکه "جمیل" است». برای رفع این دو محذور، عبارت «در آیه» آورده شد.

۴۸. متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۵. ترجمه: ج ۱، ص ۲۵۵.

۴۹. متن عربی: همان. ترجمه: همان.

فیه» [= آنچه درباره اش دروغ گفته شده] و «مکذوبٌ علیه» [= آنچه بدان دروغ بسته شده/ بدان نسبتی دروغین داده شده] است».

توضیح آنکه استعمال «علی» با ماده «قَوْل» به معنای نسبت دادن است؛ چنان که در «قال علی» یا «تَقَوْل علی» نیز بدین معناست. در بیشتر افعالی که بحث از نسبت دادن است، واژه «علی» می آید. مثلاً «افتری علی».

۱۱.۵. «مَثَلُ قَوْلِهِمْ: مَاءٌ سَكْبٌ وَشَرَابٌ صَبٌّ».^{۵۰}

ترجمه: «نظیر اینکه گویند: «هذا ماء سكب» و مقصود از آن «مسكوب» (آبی که در جام ریخته شده است) باشد و گویند: «شراب صب» و مقصود «مصبوب» (شرابی که در جام ریخته شده است) باشد.

نقد:

۱. هم در ترجمه «سَكْب» و هم «صَبٌّ» عبارت «در جام ریخته شده است» آمده که معلوم نیست بر چه اساس مترجم آن را آورده است؟! حال آن که در صحاح جوهری، در توضیح واژه «سكب» آورده: «سَكَبْتُ الْمَاءَ سَكْبًا»؛ أي: صببته. و ماء مسكوب؛ أي: یجری علی وجه الأرض من غیر حفرة [آبی که بدون حفر زمین، بر روی زمین جاری است/ باشد/ بشود]^{۵۱}. بنا بر این اگر هم بناست علاوه بر «ریختن» معنایی دیگر افزوده شود، باید این توضیح آورده می شد نه «در جام ریختن»! در توضیح ماده «صب» نیز آورده: «صببت الماء صبباً فأصببت؛ أي: سكبته فأنسكب. والماء يتصبب من الجبل؛ أي: يتحدّر. ويقال: ماء صبّ وهو كقولك: ماء سكب»^{۵۲}. بنا بر این، «سكب» و «صب» مترادفند.

ترجمه پیشنهادی: مانند این که می گویند: «ماء سكب» [آب ریخته شده] و «شراب صب» [شراب ریخته شده].

۱۲.۵. «و مثله: ماء عَوْرٍ، ورجل صَوْمٍ، وامرأة نَوْحٍ».^{۵۳}

ترجمه: از همین قبیل است: ماء غور (آبی که فرونشسته است)، رجل صوم (مردی که روزه دار است) و امرأة نوح (زنی که نوحه سراسر است)».

نقد:

۱. خوب بود در عبارت «امرأة نوح»، بر روی حرف «ن» فتحه گذاشته می شد تا خواننده آن را «نُوح» نخواند؛

۵۰. متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۵. ترجمه: ج ۱، ص ۲۵۵

۵۱. صحاح، ج ۱، مدخل ص ۱۴۸، مدخل [سكب]

۵۲. ج ۱، ص ۱۶۰، مدخل [صبب]. این که «سكب» و «صبب» را داخل گروه گذاشتم، به تبعیت از مصحح صحاح است که وی آن را در تحقیق خود به کتاب افزوده و گویا در اصل کتاب چنین نبوده است.

۵۳. متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۵. ترجمه: ج ۱، ص ۲۵۵.

روی «ة» هم تنوین نهاده می شد که به صورت مضاف خوانده نشود. همان کاری که نویسنده این مقاله در نقل عبارت انجام داد.

۲. چنان که معلوم است، وقتی به جای توصیف چیزی یا شخصی به جای اسم فاعل یا مفعول، مصدر آورده می شود، نشان دهنده این است که آن صفت در آن شخص یا چیز رسوخ کرده و جدا از آن نیست؛ حال یا مبالغه می کنند یا واقعاً چنین است. این امر باید در ترجمه نیز منعکس شود؛ بدین معنی که برگردان «ماء غائر» باید از برگردان «ماء غور» متفاوت باشد؛ همچنین باید میان «رجل صائم» و «رجل صوم» و «امراة نائحة» و «امراة نوح» نیز در ترجمه تفاوت گذاشته شود، چیزی که در ترجمه ارائه شده شاهد آن نیستیم. اتفاقاً مترجم در ترجمه پاورقی متن اصلی، عبارت مصحح را آورده و ترجمه هم کرده، هر چند ترجمه خوبی از آن ارائه نداده است. متن عربی چنین است: «الوصف بالمصدر يُفيد قوّة ذلك الفعل. كقولهم: رجل صوم؛ يعني أنه لكثرة صومه، كأنه صار بكليته صوماً...». ترجمه مترجم: «اتصاف به واسطه مصدر حاکی از فراوانی و قوّت اتصاف به آن مضمون است، چونان که وقتی می گویند: "رجل صوم"، به این معناست که او به سبب فراوانی روزه، گویی به کلی خود روزه است».

چنان که می بینیم ترجمه دقیق نیست.

اولاً قوّة به معنی فراوانی نیست؛ ثانیاً بکلیته یعنی: تمام وجود او. ترجمه پیشنهادی: «توصیف به وسیله مصدر نشان دهنده شدت آن مفهوم [در وجود دارنده آن] است. مثلاً این که می گویند: "رجل صوم"؛ مقصود آن است که به سبب روزه داری بسیارش / به سبب آنکه بسیار روزه می گیرد، توگویی تمام وجودش روزه شده است...».

۳. نوح یعنی: نوحه و زاری کردن، نوحه سر دادن یا عزاداری کردن^{۵۴}؛ و «نوحه سرایی کردن» یعنی: سرودن اشعاری که برای نوحه خوانده می شود. دهخدا در مدخل «نوحه سرای» می گوید: «نوحه سراینده، نوحه گر، آن که نوحه سراید، آن که نوحه خوانی کند». بنا بر این «امراة نوح» یعنی: زن غرق در عزانه زن نوحه سرا. خود مترجم نیز در ترجمه شعری که ذیلاً می آید «نوح» را به گریه سر دادن ترجمه کرده است.

ترجمه پیشنهادی: و مانند: ماء غور [= آب کاملاً فرونشسته]، «رجل صوم» [= مرد همیشه روزه دار]، «امراة نوح» [= زن سراپا عزادار].

توضیح آنکه منظور از «غور» یعنی: آبی که آن چنان در زمین فرورفته که دسترسی به آن ممکن نیست.

۵۴. این عزاداری کردن را از این عبارت ابن اثیر برگرفتم که «نباحة». دیگر مصدر ناخ ینوح، را به این معنی بکار برده است: «والالندام: ضرب النساء وجوههنّ في النباحة» (زنان در عزاداری به صورت خود برزند). النهایة، ج ۴، ص ۲۴۵.

۱۳.۵. تَظَلُّ جِيَادُهُمْ نُوْحًا عَلَيْهِمْ / مُقْلَدَةٌ أَعْتَبَهَا صُفُونَا.^{۵۵}

ترجمه: اسب‌هایشان در حالی که افسار بر گردن‌هایشان آویخته است و بر روی سه پایستاده‌اند بر آنان گریه سر می‌دهند.

نقد:

۱. «تَظَلُّ» یعنی: همچنان. از افعال نامبردار به «ناقصه» است که در عربی صورت فعلی دارد، ولی در فارسی به صورت قید ترجمه می‌شود. «تَظَلُّ جِيَادُهُمْ نُوْحًا عَلَيْهِمْ» یعنی: اسبان‌شان همچنان...

۳. «نُوْحًا» نوحه سر دادن است. آنچه مترجم به فارسی برگردانده است، اگر به عربی ترجمه گردد، چنین می‌شود: «تبکی جیادهم علیهم». درست است که «نوحه و زاری کردن» معمولاً با گریه همراه است، ولی چیزی بیش از گریه است؛ و لذا در ترجمه مورد نقد، نه «تَظَلُّ» ترجمه شده و نه مفهوم «نُوْحًا» برگردان شده است.

۱۴.۵. وَلَا بِي دَهْبِلٍ فِي قِتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.^{۵۶}

ترجمه: ابو دهیل درباره قاتلان حسین بن علی نیز گفته است:

نقد:

معلوم است که «قتل» یعنی: کشته شدن و نه قاتلان. بنا بر این ترجمه درست چنین است: «ابی دهیل درباره کشته شدن حسین بن علی. صلوات الله علیهما. سروده است.»

۱۵.۵. [در توضیح آیه «فصبري صبرٌ جمیل»] و إنما يكون [الصبر] جمیلاً إذا قُصِدَ به وجهُ الله، وفعل للوجه الذي وجب. فلما كان في هذا الموضع واقعاً على الوجه المحمود، صح وصفه بذلك (ص ۱۰۶)

ترجمه: [صبر] زمانی زیباست که هدف از آن خشنودی باشد و بدان وجهی انجام گیرد که واجب شده است. در اینجا نیز چون آن صبر بر وجهی پسندیده صورت پذیرفته، اتصاف آن به وصف «جمیل» امکان پذیر شده است.

نقد:

۱. «إنما» که در اینجا افاده حصر می‌دهد، ترجمه نشده است.

۲. «وجه الله» ترجمه نشده و به جای آن عبارتی مبهم آمده: «هدف از آن خشنودی باشد!»

۵۵. متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۵. ترجمه: ج ۱، ص ۲۵۶.

۵۶. متن عربی: ج ۱، ص ۱۱۸. ترجمه: ج ۱، ص ۲۸۲.

۳. «وجب» در اینجا نه به معنای وجوب فقهی است، بلکه به معنی چیزی است که باید باشد.

۴. «امکان پذیر» نیز در کلام نیست.

ترجمه پیشنهادی: صبر تنها وقتی زیباست که مقصود از آن رضایت الهی باشد و به صورتی که بایسته است انجام شود؛ و چون در اینجا به شکل مطلوب خود واقع شد، توصیف آن به زیبا درست است.^{۵۷}

۱۶.۵. درباره سبب مرفوع بودن «صبر» در «صبر جمیل» چند نظر را سید مرتضی آورده که یکی هم از آن قُطْرُب است. می‌گوید: «وقال قُطْرُب: معناه: فصبري صبر جمیل، وأنشدوا: شكا إلي جملي طول السرى / يا جملي، ليس إلي المشتكى. الدرهمان كلفاني ما ترى / صبر جمیل فكلانا مبتلى، معناه: فليكن منك صبر جمیل».^{۵۸}

ترجمه: قطرب گفته: معناه «فصبري صبر جمیل است». این ابیات را هم در تنظیر آورده‌اند: شترم از شب روی‌های بسیار به من نالید. ای شترم، به من شکایت میاور. آن دو درهم مرا به آنچه می‌بینی واداشته است. صببری زیبا پیشه کن که ما هر دو گرفتاریم. مقصود از این عبارت نیز «فلیکن منك صبر جمیل» است.

نقد:

۱. این که قطرب گفته معنای آن «فصبري صبر جمیل» است، بر اساس دو بیتی که بعد از آن آمده و معنایی که سید مرتضی آورده (فلیکن منك صبر جمیل)، یعنی که حالت امری دارد. بنا بر این، نظر قطرب باید با ترجمه آن هم به صورت امری باشد.

۲. عبارت «در تنظیر» در عبارت عربی نیست. بماند که این دو بیت هم تنظیر نیست، بلکه استشهاد است. استشهاد هم از آن روست که سید مرتضی می‌خواهد بگوید همان گونه که در شعر، شاعر شترش را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: آنچه از تو سر می‌زند باید صببری نیکو باشد، در اینجا نیز یعقوب خود را مخاطب قرار داده، خطاب به خویش می‌گوید: صبر من باید صببری نیکو باشد.

۳. مترجم پس از نقل این دو بیت می‌گوید: «مقصود از این عبارت نیز...»؛ از این عبارت چنین فهمیده می‌شود که قبلاً چنین معنایی گفته شده و اینجا نیز همان معنی صادق است؛ یعنی امر، در حالی که دیدیم پیش از آن چنین معنایی را سید مرتضی ذکر نکرده بود. بنا بر این، کلمه «نیز» که در ترجمه آمده زائد است.

۵۷. یکی از معانی «وجه» هنگامی که مضاف به «الله» شود، «رضا» است. رک: تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۳۲۷، ذیل آیه «والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم»؛ که آیه ۲۲ سوره مبارکه رعد است.

۵۸. متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۷، ۱۰۶. ترجمه: ج ۱، ص ۲۵۸، ۲۵۹.

۴. عبارت «فَلْيَكُنْ مِنْكَ صَبْرٌ جَمِيلٌ» هم بدون ترجمه و هم بدون اعراب آمده است.

ترجمه پیشنهادی:

و قطرب گفته: معنایش چنین است: «صبر من باید صبری نیکو باشد!»؛ و [شاهد بر این تفسیر] آورده اند: «شترم از طولانی بودن شب روی نزد من شکوه کرد. [گفتم: شتر جانم، شکایت نباید به نزد من آورده شود. آن دو درهم ما را به وضعیتی که می بینیم واداشته است / صبری نیکو در پیش گیر که هر دوی ما گرفتاریم] که یعنی: باید صبری نیکو داشته باشی!

۱۷.۵. اِنِّي عَجِبْتُ لَأَمِّ الْعَمْرِ إِذْ هَزَيْتُ / مِنْ شَيْبِ رَأْسِي وَ مَا بِالشَّيْبِ مِنْ عَارٍ
از ام عمر در شگفتم که از لاغری من دل آزرده و رنجور نشد، در حالی که پیری مایه ننگ نیست.^{۵۹}

نقد:

۱. «اِنَّ» اگر چه همه جا معنای تأکید نمی دهد و گاه به معنای تعلیل است^{۶۰} و گاه صرفاً برای زیبایی کلام^{۶۱}، اما معنای اصلی آن تأکید است. مترجم اگر هم در اینجا «اِنَّ» را به معنای تأکید نمی دانست، باید دلیل خود را می گفت.

۲. بنا بر وزن شعر، باید عَمْر خواند و نه عُمَر؛ که مترجم «ام عمر» معنی کرده است. البته ممکن است مترجم بگوید: من هم عَمْر خوانده ام. در پاسخ می گوییم: پس باید حرکت گذاری می شد یا به صورت «عمرو» نوشته می شد؛ زیرا خواننده فارسی زبان و بلکه حتی خواننده عرب، وقتی عبارت «ام عمر» را بدون اعراب ببیند، هرگز آن را عَمْر نمی خواند.

۳. هزئت من شیب رأسی: یعنی موی سفید سرم را مسخره کرد. نمی دانم مترجم «لاغری» را از کجا آورده است؟! شاید «هزئت» را «هزلت» خوانده. اگر هم چنین باشد، اساساً شعر چنین چیزی را نمی گوید.

۴. «ب» در «بالشيب» به معنای «في» است و «من» بر سر «عار» زائده است و می دانیم که فائده آمدن حروف زائد تأکید است. نه «ب» ترجمه گشته و نه تأکید منعکس شده است.

۵۹. متن عربی: ج ۱، ص ۳۷۸. ترجمه: ج ۲، ص ۸۲۰.

۶۰. از جمله ابن عاشور در تفسیر گرانقدر خود التحریر و التوییر. که سوگمندان در مجامع علمی شیعی مغفول مانده است. در موارد متعددی «ان» را دارای معنای تعلیل می داند. مثلاً در آیه شریفه «إِذْ هَبَّ إِلَى فِرْعَوْنَ إِثْنُ طَغْيٍ» (طه ۲۴) می گوید: «فجمله «إِثْنُ طَغْيٍ» تعلیل للإمر بالذهاب إليه؛ و إنما صلحت للتعلیل؛ لأن المراد ذهاب خاص» (ج ۱۶، ص ۳۱۳). البته مفسران دیگر هم به این معنای تعلیلی «ان» اشاره کرده اند.

۶۱. دسوقی در توضیح «ان» در عبارت «فإن أولى ما تقتضه الفرائض...» که در مقدمه مغنی اللیب آمده است. می گوید: «إن هنا للتوكيد؛ علی توهم وجود شخص منكر، أو إنها لقرين اللفظ لا للتوكيد». ر.ک: حاشیه الدسوقی، ج ۱، ص ۳. شایان ذکر آن که «الدسوقی» منسوب به شهر «دسوق» در مصر است. زبیدی می گوید: «دسوق كصبور. وقد يُضَمُّ أوله. قرية كبيرة عامرة من أعمال مصر». بنا بر این، هم می توان دسوقی به فتح دال خواند و هم دسوقی به ضم. تاج العروس، ج ۱۳، مدخل «دسوق».

۵. «شَيب» اگر چه به معنای پیری هم به کار می رود، اما معنای اصلی آن سفیدی است؛ چنان که در اینجا هم «شَيب رأسی» یعنی: سفیدی موی سرم نه پیری سرم! مترجم در ترجمه بیتي دیگر به این نکته متفطن بوده است.^{۶۲}

۵. خوب بود مترجم که پاورقی ها را هم می آورد، ضبط الکامل مبرد را هم می آورد: «إِتي هزئت من أم الغمر إذ هزئت / بشيب رأسی وما بالشيب من عار». به سبب آن که حذف «و» از «عمرو» و آمدن «ال» بر سر «عمرو» بسیار شگفت و بلکه باورنکردنی است و بعید نیست در تصحیح، تصحیفی رخ داده و «الغمر» به صورت «العمر» نوشته شده است؛ احتمال بدخوانی نسخه هم ضعیف است؛ زیرا در هر دو نسخه چاپی امالی، «العمر» آمده است.

ترجمه پیشنهادی: از ام عمر سخت در شگفتم که سفیدی موی سرم را به تمسخر گرفته، حال آنکه در سفیدی، هیچ عیبی نیست.

۱۸.۵. إذا غاب عنها بعلمها لم أكن لها / زؤوراً ولم تنبئ علي كلابها

ترجمه: آن گاه که شوهرش در سفر باشد، نه به دیدار او می روم و نه سگ های او بر من پارس می کنند.^{۶۳}

نقد:

۱. ترجمه جمله شرط در مصراع نخست کاملاً آزاد است. ترجمه ارتباطی: وقتی شوهرش نزد او نباشد.

۲. زؤور صیغه مبالغه است؛ یعنی: پیوسته دیدارکننده. قاعدتاً باید ترجمه شود: پیوسته دیدارکننده او نیستم؛ که برای سلاست ترجمه می کنیم: و چندان به دیدن او نمی روم. ممکن است مترجم بگوید: خود سید مرتضی از این عبارت، نفی کلی دیدار را برداشت کرده است آنجا که می گوید: «لأنه [= شاعر] نفی عن نفسه زیارة جارتة عند غیبة بعلمها»^{۶۴}، می گوییم: پس اینجا مترجم باید به دنبال توجیهی برای این برداشت مخالف ساختار صفت مشابه باشد؛ و مثلاً بگوید: در اینجا دو توجیه به نظر می رسد:

اول. شاعر به خاطر ضرورت و به هم نخوردن وزن «زؤوراً» گفته و نه «زائراً»؛

دوم. «زؤور» نیز مانند صیغه «فعلال» باشد. توضیح آن که صیغه «فعلال» برای مبالغه است، اما گاه نه به معنای مبالغه بلکه برای بیان وجود صفت در موصوف به کار می رود؛ از این رو در آیه شریفه «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ»^{۶۵} گفته اند: ظلام یعنی: ذو ظلم^{۶۶}؛ چرا که اگر آن را به معنای صیغه مبالغه اش

۶۲. در جلد سوم، ص ۱۳۱۰ در ترجمه بیت «تَعَبْتُ الْعَانِيَاتُ عَلَيَّ شَيْبِي / وَمَنْ لِي أَنْ أَمْتَعَ بِالْمَعِيبِ» گفته است: «خوبرویان موی سپید مرا بر من خرده می گیرند، لیک چه توانم کرد آن گاه که به این عیب برخوردار گشته ام؟»

۶۳. متن عربی: ج ۱، ص ۳۷۹. ترجمه: ج ۲، ص ۸۲۲.

۶۴. امالی، ج ۱، ص ۳۸۰.

۶۵. آل عمران/ ۱۸۲.

۶۶. «ليس بظالم» أي: بذي ظلم». المحلّي، محمد بن احمد وسيوطي، عبد الرحمن بن ابي بكر، تفسير الجلالين، (قدّم له وراجعه

بدانیم، معنی چنین می شود: «قطعاً خداوند به بندگانش زیاد ظلم نمی کند»، که لازمه اش این است که ظلم می کند، اما کم و نه زیاد. اینجا نیز «زور» باید چنین تأویل شود. البته در کتب نحوی برای «فَعول» چنین چیزی گفته نشده است.

این نکته از آن رو گفته آمد که بدانیم ترجمه امالی صرفاً بیان این که شعر چه می خواهد بگوید نیست، بلکه باید این ظرایف را مد نظر داشت و بیان کرد.

۱۹۰۵. وما أنا بالداري أحاديث بيتها/ولا عالم من أي حوك ثيابها

ترجمه: نه در سرای من سخن از گفته های خانه اوست و نه می دانم جامه او از چه نخ می بافته شده است.^{۶۷}

نقد:

۱. مترجم «الداري» را با «داري» یعنی: خانه من اشتباه گرفته، حال آن که خود نیک می داند اگر مقصود «خانه من» بود، دیگر الف و لام بر سر مضاف در نمی آمد. این «الداري» در حقیقت اسم فاعل از دري پذیرد. این خطا سبب شده که کل معنای مصراع نخست دگرگون شود. ترجمه درست: و نه از گفته های خانه او آگاه هستم.

۲. حوك یعنی: بافتن و نه نخ. ثياب هم جمع ثوب است؛ یعنی: لباس ها/جامه ها. ترجمه درست: و نه از نوع بافت لباس هایش آگاهم.

۲۰۵. وما الفتك ما أمرت فيه ولا الذي /تحدث من لاقيت: إنك فاعله

ترجمه: دلیری نه آن کار است که در آن رایزنی کرده ای و نه آن است که به هر که دیده ای، گفته ای آن را انجام خواهی داد.^{۶۸}

نقد:

علاوه بر ابهام در متن فارسی، اشکالاتی هم دارد:

۱. درست است که یکی از معانی «فتك» جسور بودن و دلیری است^{۶۹}، اما اینجا به معنی کشتن ناگهانی یا به اصطلاح امروزی همان ترور است^{۷۰}؛ زیرا می گوید «فتك» با مشورت کردن و گفتن نمی سازد؛ و گر

مروان سوار، بیروت: دار المعرفه، بی تا، ص ۹۳.

۶۷. متن عربی: ج ۲، ص ۳۷۹. ترجمه: ج ۲، ص ۸۲۲.

۶۸. متن عربی: ج ۱، ص ۳۸۱. ترجمه: ج ۲، ص ۸۲۴.

۶۹. تهذیب اللغة، ج ۲، مدخل «فتك».

۷۰. صحاح، ج ۴، مدخل «فتك».

نه دلیر بودن یا نبودن چه ارتباطی می‌تواند با رایزنی و مشورت داشته باشد؟! یا این که به افراد بگوئی آن را انجام خواهی داد [که معلوم نیست «آن» به که برمی‌گردد؟!] چه ربطی به دلیری دارد؟!

۲. مترجم در پایان ترجمه اشعار آورده: «ابیاتی از متن را پراکنده از هم یا با جا به جایی در ترتیب بنگرید در...»؛ و چند مأخذ ذکر کرده است. به اصل این کار اشکال وارد است. که در بند هشتم مفصل بدان خواهیم پرداخت. خود عبارت هم اشکال دارد:

اولاً فقط در این مأخذ نیامده، در جاهای دیگر هم هست. مثلاً در أنساب الأشراف بلاذری، بنا بر این مترجم باید بگوید: «به عنوان نمونه بنگرید در...».

ثانیاً. نشانی البیان و التبيين را جلد سوم، صفحه ۱۴۱ داده‌اند که با مراجعه معلوم شد جلد سوم صفحه ۲۱۸ است.

باری، بعد از این همه به ترجمه بیت می‌پردازیم:

ترجمه تحت اللفظی: و نیست کشتن ناگهانی، آن چیزی که مشورت کنی در خصوص آن؛ و نه چیزی که سخن بگوئی با کسی که ملاقاتش می‌کنی که تو کننده آن هستی.

ترجمه ارتباطی: «کشتن ناگهانی» نه این است که در خصوص آن [با کسی] مشورت کنی و نه به کسی که ببینی بگوئی می‌خواهی انجامش دهی.

۲۱۵. وَلَا تَسْأَلِ الْمَالَ الْبَخِيلَ تَرَى لَه / غَنِيَّ بَعْدَ ضَرِّ أَوْرَثَهُ وَأَوَانُهُ

ترجمه: از آن زفت که می‌بینی پس از فقر و درماندگی‌ای که پیشینیان او برایش به ارث گذاشته‌اند تازه صاحب ثروتی شده است مالی مخواه.^{۷۱}

نقد:

ترجمه اشکالی ندارد. فقط بیت را برای کلمه زفت آوردم. «زفت» که به معنای انسان بخیل است واژه‌ای است نامأنوس و مهجور. خوب بود مترجم هم اعراب آن را می‌گذاشت و هم توضیح می‌داد که به چه معناست. بنده چند بار این جمله را خواندم و گمان کردم غلط تایپی است تا این که به فکر افتادم نکند «زفت» به معنی بخیل است؟! با مراجعه به لغتنامه دهخدا دیدم چنین است و حرف «ز» آن هم مضموم است.

۲۲۵. وَلَقَدْ وَكَيْتُ إِمَارَةً فَرَجَعْتُهَا / فِي الْمَالِ سَالِمَةً وَلَمْ أَتَمَوْلَ^{۷۲}

۷۱. متن عربی: ج ۱، ص ۳۸۱ و ترجمه: ج ۱، ص ۸۲۴.

۷۲. متن عربی: ج ۲، ص ۳۸۳. ترجمه: ج ۲، ص ۸۲۸.

ترجمه: امارتی را بر عهده گرفتیم و در حالی از آن بازگشتم که در ثروت به سلامت ماندم و از من رهگذر مالی فراهم نساختم.

نقد:

۱. مترجم «سالمة» را حال از ضمیر فاعلی «تُ» در «رجعتُها» گرفته، حال آن که حال از «ها» در «رجعتُها» است که به «إمارة» برمی‌گردد. دلیلش هم علاوه بر معنی، آن است که حال در جنس (تذکیر و تأنیث)، باید با ذو الحال / صاحب حال مطابقت کند و در اینجا اگر بنا بود «سالمة» حال از «تُ» باشد، باید «سالماً» می‌آمد.

۲. مترجم «رجعتُ» را به معنی لازم یعنی: «برگشتم» گرفته، حال آن که به قرینه اتصال ضمیر مفعولی «ها» به آن، متعدی است و به معنای «برگرداندم». شایان ذکر آن که «رجع یرجع» هم لازم به کار رفته است و هم متعدی، که البته صورت لازم آن بیشتر در اذهان فارسی‌زبانان است و برای متعدی آن، باب افعال آن را در نظر می‌گیرند، حال آن که «رجع یرجع» به هر دو وجه، در قرآن و متون کهن به کار رفته است. مثال صورت لازم آن به عنوان نمونه: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا...»^{۷۳}؛ و مثال متعدی آن (باز به عنوان نمونه و نه تنها مورد): «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا...»^{۷۴}. تفاوت لزوم و تعدی فعل «رجع» در مصدرشان است. به این صورت که اگر لازم باشد، مصدر آن «رجوع» می‌شود یا «رُجعی»^{۷۵} و یا مصدر میمی «مَرَجِع»؛ و اگر متعدی باشد، مصدرش «رَجَع» است؛ لذا در قرآن آمده: «إِنَّهُ عَلَىٰ رُجْعِهِ لَقَادِرٌ»^{۷۶}؛ یعنی: قطعاً وی بر بازگرداندن او تواناست. بنا بر این «رجعتُها» نیز در اینجا متعدی است.

۳. عبارت «و از من رهگذر مالی فراهم نساختم» هم نامفهوم است.
ترجمه: امارتی را بر عهده گرفتیم؛ و آن را بدون خیانت در اموال و بی آن که مالی اندوخته باشم، برگرداندم.

۲۳.۵. قال: تَوَلَّيْنِي رَاهِمَرْمَزٌ؛ فَإِنَّهَا أَرْضٌ عَدَاةٌ وَسُرْقٌ؛ فَإِنَّ بِهَا شَرَاباً وَصَفَّ لِي
ترجمه: مرا بر راهمزمز بگمار، که سرزمینی گرم و خشک و مشتمل بر منطقه سرقت است و آنجا شرابی است که برایم وصف کرده‌اند.^{۷۷}

۷۳. اعراف/ ۱۵۰.

۷۴. طه/ ۴۰.

۷۵. «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» [علق/ ۸]: قطعاً بازگشت به سوی پروردگارت است.

۷۶. طارق/ ۸.

۷۷. متن عربی: ج ۱، ص ۳۸۴. ترجمه: ج ۲، ص ۸۳۰.

نقد:

۱. «تُولَّيْنِي» صیغه مفرد مذکر مخاطب به همراه نون وقایه و یاء متکلم است، در صورتی که برگردان فارسی را اگر به عربی برگردانیم، می شود: «وَلَّيْنِي».

۲. «عَدَاة» یعنی: سرزمین خوش خاکِ دور از آبِ شور.^{۷۸}

۳. «سُرَّق» که در متن ترجمه بدون اعراب آمده. و این از مواردی است که حتماً باید با اعراب می آمد. نام یکی از بخش های اهواز بوده است.^{۷۹}

۴. «مشمتمل بر منطقه» در عبارت عربی نیست. برای آن که کمترین کلمات در تقدیر گرفته شود و کلمه «سُرُق» هم از نظر نحوی بتواند جایگاه مناسب بیابد، باید گفت عبارت در اصل بوده: «فإنها أرضُ عداة و بها/ فیها سُرُق».

ترجمه: [آمرانه] گفت: مرا به ولایت رامهرمز می گماری! زیرا رامهرمز زمینی خوش خاک است و سُرُق هم در آنجاست؛ شرابی نیز در آنجاست که وصفش را برایم گفته اند.

۲۴.۵. وَأَمَّا قَوْلُهُ فِي الْمَلَائِكَةِ «مَسْؤِمِينَ»، فَالمرادُ به المعْلَمِينَ

ترجمه: و در این هم که خداوند درباره فرشتگان فرمود: «مَسْؤِمِينَ»، مقصود فرشتگان نشانه دار است.^{۸۰}

نقد:

مترجم در اینجا «مَسْؤِمِينَ» را که به کسر واو و اسم فاعل است، «مَسْؤِمِينَ» به فتح واو و به صورت اسم مفعول خوانده و لذا «نشانه دار» معنی کرده است. در پاورقی هم آن را به «نشاندان» ترجمه کرده است. اولاً بجا بود متن و پاورقی یک جور معنی می شد؛ ثانیاً مَسْؤِمِينَ یعنی: نشانه گذار. البته این خطا از ناآگاهی مترجم و عدم تشخیص اسم فاعل از اسم مفعول نیست، خطائی است که به طور طبیعی ممکن است رخ دهد.

۲۵.۵. قَدْ فَتَأْتُ غَضْبَهُ عَتِّي

ترجمه: خشمی را که او از من داشت فرونشاند.^{۸۱}

نقد:

مترجم در اینجا «فَتَأْتُ» را گویا به صیغه چهارم یعنی: مفرد مؤنث غائب خوانده است، حال آن که

۷۸. زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۴۳، مدخل «عذب»

۷۹. حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۱۴، مدخل «سرق»

۸۰. متن عربی: ج ۱، ص ۶۱۸. ترجمه: ج ۳، ص ۱۳۰۷.

۸۱. متن عربی: ج ۲، ص ۱۷۱. ترجمه: ج ۴، ص ۱۶۹۳.

صیغه متکلم وحده است. بنا بر این ترجمه درست آن. که به همین قرائت هم در بالا اعراب گذاری شد. چنین است: خشمی را که از من داشت فروشاندم.

۲۵.۵. وإِنَّهٗ یَقَالُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الذَّكَرِ وَالْأُنثَىٰ زَوْجٌ

ترجمه: چه اینکه هر نر و ماده ای را با هم یک زوج گویند.^{۸۲}

نقد:

مسلم است که متن نادرست معنی شده است. ترجمه درست: چه اینکه به هر یک از نر و ماده زوج گفته می شود.

۲۶.۵. وَأَمَّا اللَّدْدُ، فَفَقِيلَ: هُوَ الْخِصُومَاتُ

ترجمه: درباره واژه «لدد» برخی گفته اند: به معنای «خصومات» (کینه ورزی ها و مخالفت ها) است.^{۸۳}

نقد:

۱. وقتی بر سر خبر، «ال» بیاید، معنای حصر دارد. در اینجا حصر مستفاد از «هو الخصومات» در ترجمه منتقل نشده است.

۲. برای «الخصومات» دو معنی داخل پرانتز آمده که معلوم نیست مترجم از کجا این دو معنی را برای این کلمه برگزیده و اتفاقاً «دشمنی» را که معادل شناخته شده آن است ذکر نکرده است. «کینه ورزی» که در لغت نامه ها نیامده و «مخالفت ها» البته می تواند یکی از معادل های «خصومه» باشد. اگر مترجم معتقد باشد که «خصومه» معنی دشمنی نمی دهد، مشکلی نیست، اما باید علت آن را هم بگوید. خلاصه که همین جوری نمی توان در ترجمه، دست و دل باز بود و هر چه در ذهن آمد، بر کاغذ آورد.

۳. واژه «لدد» مفرد است، ولی سید مرتضی به جای آن که در توضیح آن، کلمه «خصومه». یعنی: به صورت مفرد. بیاورد، صورت جمع آورده است. اینجا مترجم باید یا علت این امر را بگوید، یا اگر تحقیق کرد و به جایی نرسید، این مطلب را گوشزد کرده، بگوید: به نتیجه ای نرسیدم. آنچه به ذهن می رسد این است که سید مرتضی خواسته بگوید «لدد» شامل انواع دشمنی می شود؛ و به جای این که بگوید: «أنواع الخصومة»، «أنواع» را حذف و «الخصومة» را به صورت جمع آورده است. والعلم عند الله ترجمه درست: و اما «لدد»، گفته شده: همانی است که برای انواع دشمنی ها به کار می رود...

۲۷.۵. وَمِنْ أَحْسَنِ مَا وُصِفَ بِهِ التَّعَرُّ قَوْلُ فَضَالَةَ بْنِ وَكَيْعٍ الْبَكْرِيِّ (۱۷۴/۲)

۸۲. متن عربی: ج ۲، ص ۱۷۲. ترجمه: ج ۴، ص ۱۶۹۵.

۸۳. متن عربی: ج ۲، ص ۱۷۳. ترجمه: ج ۴، ص ۱۶۹۷.

ترجمه: یکی از زیباترین توصیف‌ها برای شکاف دهان و ردیف دندان پیشین سروده‌ای از فضالة بن وکیع بکری است که در آن گوید:^{۸۴}

نقد:

«شکاف دهان»، «که در آن گوید» و «ردیف» در متن عربی نیست.

ترجمه درست: و از بهترین توصیفات برای دندان‌های پیشین^{۸۵}، شعر فضالة بن وکیع بکری است:

۶. اشکالات در کتاب‌نامه:

مترجم دو «کتاب‌نامه» برای ترجمه خود آماده کرده است: یکی. کتاب‌نامه محقق امالی؛ یعنی: محمد ابوالفضل ابراهیم و دیگری کتاب‌نامه خود که عنوان «کتاب‌نامه مترجم» را دارد. کاری که وی کرده و جای تقدیر دارد، ذکر تاریخ تولد و وفات هر کدام از مؤلفان است که با توجه به کثرت آنها، خود این کار کاری وقت‌گیر و نفس‌گیر است و جای ستودن دارد. کار دیگرش آن است که برخی آثار مورد استناد محقق، از نظر مشخصات کتاب‌شناختی ناقص بوده و مترجم آن را تکمیل کرده است. همچنین با آنکه هر دو کتاب‌نامه سرشار از نام کتاب‌های عربی است، غلط در نام‌ها بسیار اندک است که این هم امری ستودنی است و بدین ترتیب مشخص می‌شود که مترجم زحمت زیادی برای تدوین دو «کتاب‌نامه» کشیده است، اما متأسفانه اشکالات چندی هم به این دو کتاب‌نامه راه یافته است که در بازبینی مجدد کتاب باید اصلاح شود.

۱.۶. چینش نام‌ها در کتاب‌نامه بر اساس مؤلف آنهاست. بنا بر این، در کتاب‌نامه، نخست با نام پدیدآورنده مواجه می‌شویم؛ سپس نام کتاب. حال اگر مترجم از چندین مدخل دائرة المعارف بزرگ اسلامی استفاده کرده، قاعده آن است که نام مؤلف آن مدخل بیاید؛ سپس نام خود دائرة المعارف و مجلدی که آن مدخل در آن چاپ شده است، اما در اینجا می‌بینیم مترجم مدخل «ابن دمیینه» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی را سرشناسه کرده است. این بدان معناست که خود «ابن دمیینه» دائرة المعارف بزرگ اسلامی را نوشته است، حال آن که می‌دانیم چنین نیست.

۲.۶. یکی از موارد مبتلابه در تدوین کتاب‌نامه چگونگی درج کتاب‌هایی است که نام اصلیشان چیزی است و نامی که بدان مشهور شده‌اند چیز دیگر، که معمولاً صورت مختصر نام اصلی است. در این گونه موارد باید نام اصلی کتاب بیاید؛ و نام مشهور، یا بعد از عبارت «المشهور ب» بیاید و یا داخل پرانتز ذکر شود. مثلاً نوشته شود: الجامع الصحيح المشهور بصحيح البخاري. در کتاب‌نامه مورد بحث،

۸۴. متن عربی: ج ۲، ص ۱۷۴. ترجمه: ج ۴، ص ۱۷۰۲.

۸۵ «نغر» که فراوان هم به معنای دهان بکار می‌رود، در اصل به معنای دندان‌های پیشین است (النَّغْرُ: مَا تَقَدَّمَ مِنَ الْأَسْنَانِ). ر.ک: صحاح، ج ۲، مدخل «نغر».

چنین چیزی نمی بینیم و به جای این دو روش، دو نام برای کتاب آمده و بین دو نام، نشانه «؛» درج شده است. مثلاً: «الابانة؛ الابانة عن شريعة الفرق الناجة و مجانية الفرق المذمومة» یا «مسند احمد؛ المسند». اگر علامت «؛» بیانگر آن است که نام پیش از آن نام مشهور و نام پس از آن نام اصلی است، این روش ابداعی مترجم است و دست کم باید در آغاز کتابنامه آن را ذکر می کرد. بماند که در عبارت: «حماسة ابی تمام بشرح التبریزی؛ الحماسة»^{۸۶}، قاعدتاً اول باید «الحماسة» می آمد و بعد «حماسة ابی تمام بشرح التبریزی». اما همه جا به این روش پایبند نبوده و مثلاً برای الإصابه ای ابن حجر عسقلانی چنین کرده است: «الإصابة [في تمييز الصحابة]». یعنی که نام کامل را در [[آورده و نه بعد از «؛»]. جای دیگر از «؛» استفاده کرده که عنوان فرعی کتاب را نشان دهد: «هدية العارفين؛ اسماء المؤلفين و آثار المصنفين»؛ که البته عنوان فرعی را یا با ویرگول یا با «:» و یا داخل پرانتز مشخص می کنند. خلاصه که معیاری یکسان برای مشخص کردن نام اصلی اثر نام مشهور آن و عنوان اصلی اثر و عنوان فرعی آن وجود ندارد.

۳.۶. متداول و رایج در ذکر نام کتاب ها، درج نام کتاب ها به صورت ایتالیک است؛ که نه در خود کتاب و نه در کتابنامه این امر رعایت نشده و کتاب ها به صورت برجسته (Bold) آمده اند.

۴.۶. اشکالی که در کل کتاب هست و اشکال فاحشی است و متأسفانه در کتابنامه هم تکرار شده، ظاهر نکردن همزه قطع کلمات است. ظاهر کردن همزه قطع در خواندن نام کتاب هم مؤثر است و به خواننده در خواندن درست آن کمک می کند. مثلاً اگر اتحاف المهرة به صورت اتحاف نوشته شود، خواننده دیگر آن را اتحاف نمی خواند.

۵.۶. اگر مترجم اعراب برخی کلمات سخت را هم می گذاشت، مصداق «کار را که کرد؟ آن که تمام کرد» می شد و بلکه این کار در این گونه کتاب ها لازم است. مثلاً «نزهة الالباء» که به همین صورت آمده، باید به صورت نزهة الألباء نوشته شود. «جمهرة»: جَمَهْرَة، «وفیات»: وَفِیَات؛ «ابن طقطقی»: ابن طَقْطَقِي؛ «الهدلیین»: الِهُدَلِیِّین؛ «الحيوان»: الْحَيَوَان؛ «الطرمّاح»: الطَّرْمَاح؛ «البيزرة»: الْبَيْزَرَة؛ «دمية»: دُمِيَّة؛ «المعمرین»: الْمُعَمَّرِین؛ «بطلیوسی»: بَطْلِيُوسِي و ...

۶.۶. نام برخی افراد و کتاب ها در کتابنامه محقق و مترجم غلط آمده است. نخست به «کتاب نامه محقق» سر می زنیم:

الف. «ابن عباد، عبد الحسن بن احمد»^{۸۷} در حالی که درست آن «ابن عماد، عبد الحي بن

۸۶. این عبارت و عبارات دیگر منقول از ترجمه که داخل پرانتز آمده، عیناً مانند صورت مندرج در کتاب است و تغییری در آن داده نشده است.

۸۷. ترجمه امالی، ج ۴، ص ۲۱۷، ش ۳۰.

احمد» است. محمد ابوالفضل ابراهیم این نام را درست آورده^{۸۸} و جالب آن که خود مترجم هم در «کتاب نامه مترجم» آن را درست ضبط کرده و در اینجا به خطا آمده است.

ب. نام محقق مقاتل الطالبیین در کتاب نامه محقق «سید صقر» آمده^{۸۹} و در کتاب نامه مترجم «احمد صقر»^{۹۰}، حال آن که نام کامل محقق کتاب «السید أحمد صقر» است که «السید» اسم او و «احمد» نام پدرش و «صقر» نام جد وی است. مرحوم محمد ابوالفضل ابراهیم هم باید نام او و پدرش را و اگر می خواست، جدش را می آورد و نه نام او و جدش. در ضمن، «السید» یکی از نام های عربی رایج است که با «ال» می آید و «ال» جزء اصلی آن است؛ بنا بر این، نباید هنگام فارسی کردن نام های عربی، «ال» این کلمه را در انداخت. بنا بر این، صورت درست نام وی به صورت مقلوب چنین است: صقر، السید أحمد.

ج. به دنبال نام «اعلم شنتمیری» آمده است: «اشعار السنة»^{۹۱}. این را باید غلط وحشتناک خواند. نام کتاب معروف اعلم شنتمیری، أشعار الشعراء البیت الجاهلیین است نه «اشعار السنة». معلوم نیست چرا مترجم به چنین خطای بزرگی دچار شده است!؟

د. نام مؤلف شرح الشواهد الكبرى «بدر عینی» آمده^{۹۲}، حال آنکه شهرت او «عینی» و لقبش «بدر الدین» است. بنا بر این طبق ترتیب الفبائی باید در حرف «عین» درج شود.

ه. آمده است: «بطلیوسی ... الانتصاب [فی شرح ادب الکاتب]»^{۹۳}.

اولاً کتاب معروف بطلیوسی در شرح ادب الکاتب ابن قتیبه، الاقتضاب است^{۹۴}. این اسم در کتاب نامه محمد ابو الفضل ابراهیم نیز به همین شکل آمده است^{۹۵}؛

ثانیاً مترجم می داند نویسندگان قدیم بسیار می شد که عنوان کتاب هایشان را به صورت دو جزئی مسجّع می آوردند^{۹۶} و اینجا باید تأمل می کرد که «الاقتضاب» یا همان «الانتصاب» ایشان، با «الکاتب»

۸۸. امالی، ج ۲، «مراجع التحقيق»، ص ۶۲۸ که گفته: «شذرات الذهب لابن العماد...».

۸۹. پیشین، ص ۶۳ که گفته: «مقاتل الطالبیین لأبی الفرج الأصفهانی، تحقیق السید صدق...».

۹۰. ترجمه امالی، ج ۴، ص ۲۲۱، ش ۲۵۰.

۹۱. ترجمه امالی، ج ۴، ص ۲۱۷۳، ش ۶۴.

۹۲. همان، ش ۷۱.

۹۳. پیشین، ش ۷۴.

۹۴. از منابع کهن که نام آن را به همین شکل آورده است: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۵۳۲، رقم ۳۱۵، صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۰۸. نیز در کشف الظنون حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۴۸ و الأعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۲۳، مدخل «البطلیوسی».

۹۵. امالی، ج ۲، «مراجع التحقيق»، ص ۶۲۵ که گفته: «الاقتضاب لابن التیبید البطلیوسی...».

۹۶. نمونه هایش: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، روض الجنان و ریح الجنان، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرایع الإسلام، اللئالی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة، تنویر الخوالبک شرح مؤطاً مالک، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تفصیل وسائل الشیعة و تحصیل مسائل الشریعة، روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، العروة الوثقی فیما یعم به البولی، منتهی الآمال فی تاریخ النبی و الأئمة؛ و تکملة آن: تنمة المنتهی فی تاریخ الخلفاء. البته مترجم فاضل از نام این کتاب ها

هم سجع نیست. این تأمل وی را بر آن می داشت که خود الاقتضاب را به دست می آورد و با خواندن مقدمه محقق آن یا مؤلفش درمی یافت جزء دوم عنوان کتاب چیست؟ یا به تراجم مراجعه می کرد و خلاصه درمی یافت که نام کتاب معروف ابن قتیبه، هم به صورت أدب الکاتب آمده، هم أدب الکتاب^{۹۷} و هم أدب الکتبه^{۹۸}؛ بنا بر این، الاقتضاب فی شرح أدب الکتاب هیچ مشکلی ندارد و درست است.

و. در تاریخ تولد و درگذشت امرؤ القیس آمده: «۸۰. ۱۳۰ قبل از هجرت». در تواریخ مربوط به پیش از میلاد یا هجرت، برعکس معمول عمل می شود و نخست تاریخ دورتر آورده می شود؛ سپس تاریخ نزدیک تر. بنا بر این باید گفت: «۸۰. ۱۳۰ قبل از هجرت».

ز. غلط مشهور درباره یکی از کتب اربعه شیعه یعنی: کتاب من لا یحضره الفقیه تکرار شده و نام آن به صورت «من لا یحضره الفقیه» آمده است. عبارت «من لا یحضره الفقیه» یعنی: کسی که فقیه نزد او حاضر نیست؛ به عبارت دیگر، کسی که به فقیه دسترسی ندارد. آیا می توان نام کتابی را «کسی که به فقیه دسترسی ندارد» نامید؟! از این رو نام درست آن یا «کتاب من لا یحضره الفقیه» باید باشد یا «فقیه من لا یحضره الفقیه». آنگاه معنی درست می شود؛ یعنی: این کتاب کسی است یا فقه نامه کسی است که به فقیه دسترسی ندارد. خود مرحوم علی اکبر غفاری نیز متفطن به این مطلب بوده و در مقدمه خود بر کتاب آورده است: «أما بعد، فهذا "کتاب من لا یحضره الفقیه"». ^{۹۹} مرحوم شیخ صدوق (ره) نیز در مقدمه کتاب، در ذکر سبب تألیف آن که بر اساس تقاضای شخصی به نام محمد بن حسن معروف به نعمه است، می نویسد: «از من خواست برایش کتابی در فقه و حلال و حرام و فتاوا و احکام بنویسم که جامع همه آنچه باشد که در این موضوع نوشته شده است. من عنوان آن را "کتاب من لا یحضره الفقیه" می نهم؛ تا مراجعه او به آن و تکیه وی بر آن باشد...»^{۱۰۰}.

ح. «عبد الغنی الدفر»^{۱۰۱} آمده که صحیح آن «الدقر» است.

۷.۶. عنوان برخی کتاب ها ناقص آمده است؛

و عنوان مسجعشان آگاه است، صرفاً برای استحضار برخی خوانندگان که احتمال می رود تمایل دارند مواردی از این امر را بدانند، آورده شد.

۹۷. تَووی، شرح مسلم، ج ۳، ص ۶۰؛ یاقوت حَمَوی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۰۶؛ ابن خلدون، مقدمه، ص ۵۵۳. محققان کتاب ابن بطلیوسی هم در این باره سخن گفته اند. ر.ک: الاقتضاب فی شرح أدب الکتاب، ص ۱۹.

۹۸. ازهری، تهذیب اللغة، ج ۱، ص ۳۱.

۹۹. ج ۱، ص ۳ مقدمه.

۱۰۰. «وسألنی أن أصنّف له کتاباً فی الفقه والحلال والحرام والشرايع والأحكام موفياً علی جمیع ما صنّفت فی معناه، وأترجمه به» کتاب من لا یحضره الفقیه "لیکون إلیه مرجعه وعلیه معتمده". ج ۱، ص ۲.

۱۰۱. ج ۴، ص ۲۲۰، ش ۲۳۹.

الف. در «کتاب نامه محقق»:

«دمية القصر»؛ نام کامل: دُمیة القصر و عُصرة أهل العصر؛
«نزهة الالباء» ۳ نزهة الألباء في طبقات الأدباء؛
«الکامل» ۳ الکامل في التاريخ؛
«وفیات الاعیان» ۳ وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان؛ البته در کتاب نامه خود نام کامل را آورده است.
این مربوط به کتاب نامه محقق است.

«شذرات الذهب» ۳ شذرات الذهب في أخبار من ذهب؛

«العمدة» ۳ العمدة في صناعة الشعر و نقدہ؛

«خزانة الادب» ۳ خزانة الأدب و لبُّ لباب لسان العرب؛

«ثمار القلوب» ۳ ثمار القلوب في المضاف و المنسوب؛

«كشف الظنون» ۳ كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون؛

«التطفيل» ۳ التطفيل و حكايات الطُّفيليين و نوادرهم و أخبارهم؛

ب. در «کتاب نامه مترجم»:

«اقبال الاعمال» ۳ الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يُعمل مرّة في السّنة؛

«الامان من اخطار السفر» ۳ الأمان من أخطار الأسفار و الزمان؛

«الاستذکار» ۳ الاستذکار لمذهب علماء الأمصار فيما تَصَمَّنَه الموطأ من معاني الرأي والآثار؛

«الدروع الواقية» ۳ الدروع الواقية من الأخطار فيما يُعمل مثلها كلَّ شهر على التُّكرار؛

البته انصاف باید داد در بخش «کتاب نامه مترجم»، مواردی که عنوان کتاب به صورت کامل نیامده باشد بسیار اندک است و این امر بیشتر در «کتاب نامه محقق» به چشم می خورد.

یک مورد هم در بخش «کتاب نامه مترجم» محل تأمل است: مترجم برای ابن سعد سه کتاب ذکر کرده است به ترتیب ذیل:

«الطبقات الكبرى، تحقيق...»؛

«الطبقات الكبرى، متمم الصحابة، الجزء المتمم لطبقات ابن سعد [الطبقة الخامسة في من قبض رسول الله وهم أحداث الأسنان]»؛

«الطبقات الكبرى، متمم الصحابة: الجزء المتمم لطبقات ابن سعد [الطبقة الرابعة من الصحابة ممن أسلم عند فتح مكة وما بعد ذلك]».

سخن البته بر سر عنوان است و نه محقق.

اولاً. نخست باید الجزء الرابع می آمد و بعد الجزء الخامس؛

ثانیاً. عبارت «الجزء المتمم...» باید داخل پراتنز می آمد و اساساً نسبت آن با «متمم الصحابة» مشخص می شد؛

ثالثاً. چرا توضیح این دو متمم داخل [] آمده است؟ اگر منظور آن است که محققان آن را به عنوان طبقات اضافه کرده اند، عبارت «الجزء المتمم لطبقات ابن سعد» هم معلوم است که زائد بر عنوان است و باید داخل [] می آمد.

۸.۶. مترجم در آغاز «کتاب نامه محقق»، در پاورقی آورده که در صورت ناقص بودن مشخصات کتاب شناختی، آن را کامل کرده است، اما برخی موارد چنین نیست. مثلاً این عبارت آمده: «ابو عبیده، معمر بن مثنی (۲۰۹.۱۱۰ ق.)؛ شرح النقائض»، که طبیعی است خواننده مایل است بداند کدام چاپ و به تحقیق چه کسی؟ همین گونه، اغلب دیوان های شعری که مورد استناد محقق بوده و مترجم در کتاب نامه وی آورده، بدون نام مصحح است؛ و چون مترجم تصریح کرده: «مأخذی که در داخل [] قرار گرفته شامل مواردی است که مصحح در متن اثر عربی به آنها ارجاع داده، ولی ذکر مشخصات آنها را در کتابنامه از قلم انداخته است»؛ تو گویی وظیفه خود دانسته نواقص را تکمیل کند و در نتیجه خواننده هم انتظار دارد این موارد کامل گردد.

۷. اشکالات در نمایه ها:

۱.۷. در مجلد پنجم که به نمایه ها اختصاص یافته است، باید فهرستی باشد که نشان دهد چه مطالبی نمایه شده تا خواننده به راحتی به سراغ نمایه مورد نظر خود برود. در چاپ کنونی که نمایه آیات، احادیث، نام ها (شامل: جای ها، فرقه ها، قبیله ها، کسان)، کتاب ها و نهایتاً اشعار آمده، چنین فهرستی نیست و اگر خواننده بخواهد مثلاً نمایه کتاب ها را ببیند، باید از اول صفحات را ورق بزند تا به نمایه کتاب ها برسد.

۲.۷. در نمایه نام ها، در آمیختن اسامی مکان ها و فرقه ها و قبیله ها و کسان یا همان اشخاص نه استاندارد است نه کمکی به یافتن نمایه مورد نظر می کند، بر عکس دشواری آفرین و ابهام زاست. این کار چند اشکال دارد:

اول. نامی آمده که معلوم نیست نام شخص است یا قبیله یا فرقه یا جا. مثلاً «خلاف»، «خلال»، «خدینا»، «طراف»، «طریف»، «لهازم»، «لیث»، «مخلص»، «مرادی»، «مستوغر»، «هبیره»، «هجر»، «واردات»^{۱۲}. سوگمنده هیچ کدام هم اعراب ندارد تا مثلاً بدانیم «خلال» باید خواند یا «خَلال» یا

۱۰۲. مؤلف در متن کتاب، در توضیح این کلمه نوشته است: «واردات جائی است در سمت چپ راه مکه». (ج ۱، پاورقی ص ۴۶۷).
که همین توضیح هم مبهم است. «جائی است» یعنی: روستاست؟ منطقه است؟ منزلگاه است؟ ابهام دیگر «راه مکه» است.

«حَلَال».

۳.۷. در نمایه نام‌ها، مؤلف نام‌ها را بر اساس حرف اول آنها مرتب کرده است، در نتیجه هم اسم کوچک را شاهدیم، هم کنیه و هم نام اَشْهَر، حال آن که مرسوم آن است که نمایه‌ها بر اساس نام اَشْهَر باشد. مثلاً خواننده اگر بخواهد ببیند نام «عتابی» شاعر در امالی آمده یا نه، طبیعتاً چون این شخص به همین لقب مشهور است، باید به حرف عین مراجعه کند، اما در اینجا «عتابی» به صورت «ابو عمرو کلثوم بن عمرو بن ایوب بن حبیش بن اوس بن مسعود بن عمرو بن کلثوم عتابی تغلبی» نمایه شده است! از آن سو، «ابن عتائقی» عالم معروف امامی، که به همین نام اَشْهَر است، به صورت «عتائقی، عبد الرحمن بن محمد بن ابراهیم» آمده است.

۴.۷. در نمایه باید آوردن نام‌ها از قاعده واحد تبعیت کند. آنچه متعارف است آن است که نخست نام اَشْهَر شخص می‌آید؛ سپس نام کوچک او و نام پدرش. کنیه‌ها و لقب‌ها هیچ‌گاه ذکر نمی‌شوند مگر آن که آن شخص به کنیه بیشتر مشهور باشد. از این رو در مدخل «وارانی، مرشد الدین ابی الحسن علی بن حسین بن ابی الحسن»، هم «مرشد الدین» و هم «ابی الحسن» هر دو زائد هستند. و باید چنین می‌شد: «وارانی، علی بن حسین». در مدخل‌ها آمده: «نفس زکیه محمد بن عبد الله بن حسن». اولاً دیگر نیازی به «بن حسن» نبود؛ ثانیاً باید میان «نفس زکیه» و «محمد» با ویرگول فاصله می‌افتاد. از سوئی می‌بینیم نام «فزاء» یا «فراهیدی» به همین شکل بدون هیچ توضیح دیگر آمده، از سوی دیگر، شاهد مدخلی همچون «فضل بن علی بن عبید الله بن محمد بن عبید الله بن حسین» یا «محمد بن ابی طاهر بن ابی الحسین و زاق» یا «حارث بن عمرو بن قیس بن عیلان بن مضر» هستیم. یک جا آمده: «ظبیه دخت کیس نمری»، جای دیگر آمده: «عاتکه بنت عبد الله بن یزید بن معاویه». سبب آن است که در متن ترجمه، یک جا «بنت» به «دخت» ترجمه شده و جای دیگر ترجمه نشده؛ همین امر در نمایه منعکس گشته است. آمده: «اشکوری، احمد حسینی». اولاً نام خانوادگی ایشان «حسینی اشکوری» است؛ ثانیاً چون از سادات هستند و «سید» در شناسنامه پیش از نام کوچک آمده، در حقیقت نام کوچک «سید احمد» است و نه «احمد» به تنهایی. در یک مدخل آمده: «بنی عامر» به تنهایی، پس از آن آمده: «بنی عامر بن تیم الله»، «بنی عامر بن عبید بن حارث»، «بنی عامر بن لؤی»، «بنی عامر بن معاویه». آیا این چهار «بنی عامر» متفاوت از آن «بنی عامر» بالا هستند؟ مدخلی به نام «جریر بن عبد المسیح ضبعی» آمده که ارجاع داده شده به «متلمس»؛ یعنی خواننده باید به نام اَشْهَر این شخص که «متلمس» باشد مراجعه کند، این کار اگر چه مبناء درست است، اما وقتی استفاده می‌شود که مثلاً در این مورد نام «جریر بن عبد المسیح» هم به همان اندازه «متلمس» مشهور باشد؛ که اینجا چنین نیست. به علاوه، اگر بناست نام کوچک اشخاص آورده شود و سپس به نام اَشْهَرشان

ارجاع گردد، نمایه نام‌ها دو برابر می‌شود؛ و اساساً کار غلطی است.

۵.۷. آوردن نام کوچک شخص بسیار مهم است؛ چون برخی لقب‌های منسوب به شهرها بسیار پرمصداق هستند. یعنی افراد زیادی ممکن است به آن لقب ملقب باشند؛ بدین ترتیب، مدخل‌های «ثقفی»، «خوانساری»، «عنزی»، «قزوینی»، «منفوسه»، «موصلی»، «نمری»، «نهروانی»، «هروی» که آمده است عملاً بی‌فایده است.

۶.۷. آمده: «مخبل سعدی/ربیعة بن مالک بن عوف». معلوم نیست، این ممیز به چه معناست؟ به نظر می‌رسد مقصود آن است که نام کوچک «مخبل سعدی»، «ربیعة» است. اگر چنین هدفی در نظر بوده، باید بعد از «مخبل»، ویرگول بیاید و سپس نام کوچک آن شخص ذکر شود. این امر چند بار دیگر هم تکرار شده است؛ مانند: «مضرب/عقبة بن کعب»، «ممزق عبدی/شاس بن نهار عبدی». در این اخیر، دیگر نیازی به تکرار «عبدی» نیز نبود. همچنین آمده: «والبی/علی بن ابی طلعه هاشمی». اگر لازم بوده «هاشمی» هم ذکر گردد، این کلمه باید بعد از «والبی» بیاید.

۷.۷. مدخل «التونجی، محمد» در حرف «ت» آمده، حال آنکه «ال» در «التونجی» جزء خود کلمه است. «التون» در ترکی یعنی طلا و «التونجی» یعنی زرگر. بنا بر این این مدخل باید در حرف الف جای بگیرد.

۸.۷. در نمایه نام‌ها به مدخل «گذشته» برمی‌خوریم. این «گذشته» اسم جایی است؟ اسم شخصی است؟ اسم قبیله‌ای است؟ اسم فرقه‌ای است؟ در مدخل «گذشته» دو شماره صفحه آمده است: یکی ۱۸۹۵ و دیگری ۲۱۴۶. با مراجعه به صفحه ۱۸۹۵، در پاورقی چنین می‌بینیم: «گذشته»، ابن زبیری»، «دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳/۶۱۴:۶۱۶»؛ و در صفحه ۲۱۴۶: «ر.ک: گذشته»، «ابن قبه»، «دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۴/۴۴۶»؛ و نهایتاً هم معلوم نشد منظور از «گذشته» چیست؟ و «معلوم شد که هیچ معلوم نشد».

۹.۷. اگر بناست نام کوهی در نمایه نام‌ها آورده شود، قاعده آن است که خود کلمه «کوه» را از آغاز آن می‌اندازند و اگر هم بناست به کوه بودن آن نام اشاره کنند، آن را در مقابل آن داخل پرانتز می‌آورند؛ اما در این نمایه شاهد «کوه رضوی» و «کوه کبک» هستیم!

۱۰.۷. در برابر مدخل «ناصر الدین، محمد» چهار شماره صفحه آمده است. کنجکاو شدم ببینم این شخص کیست که نامش چهار بار آمده است؟ با مراجعه معلوم شد وی مصحح دیوان اخطل است. اما چرا چهار بار آمده؟ چون مترجم در چهار جا که نام اخطل در متن آمده. البته شاید بیشتر از چهار بار آمده باشد، این چهار بار را بر اساس نمایه می‌گویم. هفت سطر و نیم زندگی‌نامه اخطل را تکرار کرده و طبیعتاً دیوان و مصحح دیوان وی هم را ذکر کرده که همین آقای ناصر الدین است و در

نتیجه چهار بار نام ایشان تکرار گشته است. بماند که نام درست وی هم «ناصرالدین، مهدی محمد» است. نمونه‌های دیگر از زندگی‌نامه‌های تکراری، در صفحات بعد خواهد آمد.

۸. پاورقی‌های فراوان کم‌فائده و ناروشمند:

پاورقی برای یک کتاب به عنوان جزء متمم به‌کار می‌رود و هدف از آن توضیح امر مبهم، بیان منبع مورد استناد مؤلف یا مترجم، ضبط‌های مختلف کلمه یا شعر و اموری از این قبیل است. خلاصه که باید حتماً فایده‌ای در میان باشد که آوردن پاورقی را بایسته کند. مثلاً در امالی مواردی هست که سید مرتضی کنیه شخصی را آورده که چندین نفر مکتبی به آن بوده‌اند. در اینجا بجاست مترجم بگوید: مثلاً سه نفر دارای این کنیه بوده‌اند و احتمال دارد مقصود سید مرتضی فلان شخص باشد، یا دست کم بگوید نمی‌دانیم مقصودش کدام یک از این سه نفر است.

در ترجمه حاضر، در بیان زندگی‌نامه افراد، با انبوهی نام کتاب مواجه می‌شویم که با هدف نشان دادن آن که نام آن شخص در این کتاب‌ها هم آمده، گاه نصف صفحه را پر کرده و نیازی نبوده است. همچنین در خصوص اشعار متن، موارد بسیار زیادی را شاهدیم که مترجم نشانی آن شعر یا اشعار را در منابع دیگر داده است؛ که این هم نیاز نیست؛ زیرا امروزه با وجود نرم افزارهای مختلف و اینترنت و قدرت جستجوی بالای موتورهای جستجوگر از قبیل Google، خواننده به راحتی می‌تواند منابع دیگری را هم که آن شعر یا اشعار در آنها آمده است، بیابد؛ لذا برای بیان زندگی‌نامه شخصیت‌ها، یک یا حداکثر دو مرجع کافی است. البته اگر تک نگاری هم شده باشد که ذکر آن خوب است.

از سوی دیگر، چون متن برای فارسی‌زبانان است، بجا بود مترجم جستجو می‌کرد و منبعی فارسی هم برای افراد می‌یافت تا خواننده‌ای هم که به مثلاً بَغِيَّةُ الطَّلَب دسترسی ندارد یا اگر دارد سواد عربییش آن قدر نیست که بتواند از آن استفاده کند، بداند در فلان منبع فارسی هم زندگی آن شاعر آمده است. در این خصوص، تا آنجا که تفحص کرده‌ام، منبع فارسی بسیار اندک است.

اما در خصوص اشعار، فقط وقتی خوب است نشانی‌های ورود شعر در منابع دیگر داده شود که ضبطی متفاوت از ضبط امالی داشته باشند و آن ضبط هم در معنی تأثیرگذار باشد.

و اما ناروشمندی پاورقی‌ها، از این قرار است که به عنوان نمونه. نشانی یک شعر در لغت‌نامه یا لغت‌نامه‌هایی داده شده، اما مترجم معلوم نکرده است در کدام مدخل لغت‌نامه باید به دنبال شعر بود؟! یا به لغت‌نامه‌ای متقدم مثل تهذیب اللغة‌ی ازهری استناد شده، در کنارش تاج العروس هم آمده است.

مورد دیگر از ناروشمندی، این است که مثلاً از میان ده تفسیر کهنی که فلان شعر را نقل کرده‌اند، فقط

به دو تفسیر ارجاع داده شده که وجه ترجیح این دو تفسیر بر دیگر تفاسیر نامعلوم است.

نمونه‌ها:

۱.۸. مترجم برای «حکم بن ظهیر» در پاورقی چنین آورده است:

«ظاهراً مقصود ابومحمد حکم بن ظهیر فزازی کوفی (د. حدود ۱۸۰ ق.) است که از سدّی و عاصم روایت کند. درباره او ر.ک: بخاری، تاریخ الاوسط، ۲/۲۱۴؛ ابن حبان، المجروحین، ۱/۲۵۰ و ۲۵۱؛ ابن شاهین، المختلف فیهم، ۲۶ و ۲۷؛ سهمی، تاریخ جرجان، ۵۵۶؛ ابن جوزی، الضعفاء والمتروکون، ۱/۲۲۶؛ مزی، تهذیب الکمال، ۷/۱۰۳۰۹۹؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ۱/۹۰۸۸؛ همو، میزان الاعتدال، ۱/۵۷۱؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ۲۰۱/۷»^{۱۳}.

نقد و بررسی:

چه لزومی دارد وقتی به المجروحین ابن حبان ارجاع می‌دهیم، هفت منبع دیگر در آن موضوع هم ذکر شود؟! تاریخ جرجان سهمی چرا آمده است؟ مگر این حکم بن ظهیر اهل جرجان بوده است؟!

۲.۸. مترجم درباره شعری از اعشی می‌گوید:

«بیت را بنگرید در: دیوان الاعشی الکبیر، ۱۰۷. نیز بنگرید در: ابن ازرق، مسائل نافع بن الأزرق، ۱۰۱؛ طبری، جامع بیان، ۱۵/۳۲۳؛ ابن طباطبا، عیار الشعر، ۱۱۶؛ ازهری، تهذیب اللغة، ۱۱/۱۰۵؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۵/۱۶۹؛ واحدی، التفسیر البسیط، ۱۴/۴۲۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ۲/۲۹۳؛ مرتضی الزبیدی، تاج العروس، ۶/۲۱».

نقد و بررسی:

نشانی دیوان بجاست. این که مسائل نافع بن الأزرق نیز آمده خوب است؛ زیرا با توجه به این که این کتاب حاوی سؤالات پرسیده شده از ابن عباس درباره معانی برخی واژه‌های غریب قرآن و سابقه استعمال آنها و پاسخ‌های وی است که او با استناد به شعر کهن عربی گفته است، وجود شعر مورد نظر در این کتاب نشان می‌دهد این شعر از اشعار مورد استشهاد ابن عباس بوده است. بماند که در اصل این پرسش و پاسخ تشکیکاتی شده است و برخی آن را ساختگی می‌دانند، اما به هر حال، نشانی شعر را در این کتاب دادن کاری نیکوست. ارجاع به تفسیر طبری هم مشکلی ندارد؛ چون از تفاسیر مرجع است، اما دیگر چرا تفسیر ثعلبی و واحدی آمده‌اند؟! چرا به تبیان شیخ طوسی ارجاع داده نشده که دست کم یک منبع شیعی هم در میان منابع آمده باشد؟! تفسیر قرطبی که از این دو تفسیر مهم‌تر است چرا مغفول مانده است؟! عیار الشعر ابن طباطبا چه خصوصیتی داشته که بدان

۱۳. آنچه نقل شد، عیناً مطابق با متن چاپی است. چنان‌که پیشتر نقل شد، مترجم نام کتاب‌ها را نه به صورت ایتالیک که به صورت برجسته (Bold) آورده است.

ارجاع شده است؟ چرا به العمدة‌ی ابن رشیق استناد نشده است؟!

اما شگفت‌انگیز، ارجاع به تهذیب اللغة در کنار لسان العرب است! که سه اشکال دارد:

۱. می‌دانیم که لسان العرب ابن منظور در حقیقت گردآمده پنج کتاب لغت است که عبارت است از: تهذیب اللغة ازهری، المحکم ابن سیدیه، صحاح جوهری، حاشیه ابن بزّی بر صحاح و النهایة ابن اثیر. بنا بر این، اگر کسی به لسان العرب ارجاع دهد، در حقیقت به تهذیب اللغة هم ارجاع داده است؛ بنا بر این ذکر تهذیب اللغة کاری عبث است.

۲. چون شعر مورد بحث شعری جاهلی است، برای ارجاع آن به کتب لغت، باید لغت‌نامه‌های متقدم را در نظر گرفت؛ بنا بر این، گفتن این که این شعر در لغت‌نامه‌ای سده هشتمی (لسان العرب) یا سده سیزدهمی (تاج العروس) هم آمده است، سودی ندارد.

۳. در منابع ارجاعی، هم عصر بودن آنها باید رعایت شود، مگر آن که بخواهند سیر تطور لغتی را بیان کنند. بنا بر این ارجاع به لغت‌نامه‌ای مربوط به سده چهارم (تهذیب اللغة) و در کنارش لغت‌نامه‌ای مربوط به سده سیزدهم (تاج العروس) وجهی ندارد.

حالا از اینها گذشت، اگر خواستیم این شعر را در لسان العرب بیابیم، به کدام مدخل رجوع کنیم؟! با توجه به این که از لسان العرب حداقل دو چاپ متفاوت هست (یکی چاپ بر اساس حرف اول مدخل‌ها و دیگری حرف آخر)، این مجلد دوم مربوط به کدام چاپ است؟! از این رو، در ارجاع به لغت‌نامه. اگر هم بخواهند حتماً شماره صفحه را بگویند. ذکر مدخل لازم است.

۱.۳.۸. مترجم در توضیح مختصری درباره اعشی گفته است:

«ابوبصیر میمون بن قیس بن شراحیل بن جندل قیسی، مشهور به اعشی میمون یا اعشی اکبر (د. پس از ۵ ق.) از شاعران مسیحی صدر اسلام بوده که برخی از اسلام آوردنش سخن گفته‌اند. در پیمانه ولادت یافته و در همان سرزمین نیز پس از ۵ سال ق. درگذشته است. شعر او در دیوان الاعشی الکبیر میمون بن قیس به شرح م. محمد حسین در مکتبة الآداب در قاهره، ۱۹۵۰ م. منتشر شده است.»

نقد و بررسی:

فعالاً تا همین جای پاورقی را نگاهی بکنیم.

۱. در معرفی او آمده: «میمون بن قیس بن شراحیل بن جندل قیسی». معلوم نیست که این توالی اسماء نیاکان وی از کدام منبع است؟ باید ذکر می‌شد که از چه منبعی این نسب برای وی نوشته شده است؛ زیرا در چند منبعی که مراجعه شد، قیس بن جندل بن شراحیل بود نه قیس بن شراحیل بن جندل. از

جمله: در منابع متأخر، مثلاً عمر رضا کحاله نوشته: «میمون بن قیس بن جندل بن شراحیل»^{۱۴}. زِرْکَلِی هم نوشته: «میمون بن قیس بن جندل»^{۱۵}. و در منابع متقدم، یعقوبی نوشته: «والأعشی، وهو أعشی وائل، وهو میمون بن قیس بن جندل بن شراحیل»^{۱۶}؛ چنان که ابن هشام هم نوشته: «واسم الأعشی میمون بن قیس بن جندل بن شراحیل بن عوف بن سعد بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبة»^{۱۷}.

۲. نوشته: «مشهور به اعشی میمون یا اعشی اکبر». آیا مشهور به «اعشی کبیر» نیست؟! سه سطر پایین تر، وقتی از دیوان او سخن می رود، نوشته: «دیوان الاعشی الکبیر...!»

۳. چه کسانی از اسلام آوردنش سخن گفته اند؟

۴. اکنون که بناست مختصری از زندگی نامه شخص آورده شود، باید مهم ترین مطالب درباره او ذکر گردد. مثلاً این که ملقب به «صَنَاجَة العرب»^{۱۸} بوده و کلمات فارسی در شعر او فراوان یافت می شود.

۵. این گونه که آمده، گویا تنها چاپ دیوان وی از آن همین «م. محمد حسین» است، حال آن که دست کم دو چاپ دیگر هم دارد: یکی با عنوان الصبح المنیر فی شعر اَبی بصیر که همراه با شرح ثعلب است و البته شامل همه اشعار وی نیست؛ و دیگری در دو جلد با عنوان دیوان الأعشی الکبیر میمون بن قیس بن جندل که به تصحیح محمود ابراهیم محمود الرضوانی و ویراستاری با اسم عبود الیاسری در سال ۲۰۱۰ م منتشر شده است. این دیوان را وزارة الثقافة و الفنون و التراث، إدارة البحوث والدراسات الثقافیة^{۱۹} قطر چاپ کرده است. به علاوه دیوان اعشی را نخستین بار رودلف گایر مستشرق آلمانی به سال ۱۹۲۸ م به چاپ رساند. بنا بر این، اگر بناست از چاپ دیوان شاعری سخن رود، باید به گونه ای سخن گفت که خواننده گمان نکند تنها یک نفر به چاپ دیوان اقدام کرده است.

۶. نوشته است: «شعر او در دیوان الاعشی الکبیر میمون بن قیس به شرح و تحقیق م. محمد حسین در

۱۰۴. معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۶۵، مدخل «میمون الأعشی».

۱۰۵. الأعلام، ج ۷، ص ۳۴۱، مدخل «الأعشی».

۱۰۶. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۱۰۷. سیرة النبی، ج ۱، ص ۷.

۱۰۸. صَنَاجَة یرون فعالة است که از اوزان صبیغة مبالغه است. «ة» آن نیز برای مبالغه است و نه نشانه تأنیث. این واژه برساخته از واژه فارسی «سنج» است که به عربی رفته و سین آن به صاد بدل شده است. اسمی که بر وزن «فعالة» باشد، محتمل است به یکی از سه معنای ذیل باشد: ۱. صبیغة مبالغه، ۲. بیان حرفه و شغل، ۳. بیان دارا بودن صفت. بدین ترتیب، «صَنَاجَة» نیز از نظر صرفی می تواند به یکی از سه معنای ذیل باشد:

الف. کسی که بسیار با «سنج» سر و کار دارد؛ مثلاً سنج می زند؛ (صبیغة مبالغه)

ب. کسی که حرفه اش ساختن سنج است. در این صورت مانند «عطار» می شود؛

ج. کسی که صاحب و دارای سنج است. یعنی که «صَنَاجَة» به معنای «ذو صنج» باشد. ابن قتیبه این وجه سوم را گفته است: «و یُسَمَّى "صَنَاجَة العرب"؛ لأنه أول من ذکر الصنج فی شعره». الشعر و الشعراء، الجزء الأول، ص ۲۵۸، شماره ۴۳۴. البته اگر آن را به معنی «ذو صنج» بدانیم و بخواهیم با سخن ابن قتیبه نیز همناوا باشد، باید به گونه ای در معنای آن تصرف کنیم. مثلاً بگوییم: او دارای مرتبه نخست در کاربست کلمه صنج در شعر عربی است.

۱۰۹. ترجمه عنوان: وزارت فرهنگ و هنر و میراث: اداره پژوهش ها و تحقیقات فرهنگی.

مکتبه الآداب در قاهره، ۱۹۵۰ م. منتشر شده است».

مرسوم نیست بگویند مثلاً شعر اعشی در دیوان اعشی چاپ شده، بلکه می‌گویند: دیوان او با عنوان ... چاپ شده است. اگر هم عنوان خاصی ندارد، می‌گویند: دیوان شعر او را انتشارات فلان چاپ کرده و در فلان شهر منتشر شده است. همچنین می‌دانیم که کتاب نه در انتشارات، بلکه در چاپخانه منتشر می‌شود. پس متن فوق باید چنین تصحیح گردد:

«دیوان وی را مکتبه الآداب در قاهره به سال ۱۹۵۰ م، با عنوان دیوان الأعشى الكبير ميمون بن قيس، به تصحیح و شرح م. محمد حسين منتشر کرده است». یا چنان‌که متداول است: «دیوان وی با عنوان دیوان الأعشى الكبير ميمون بن قيس، به تصحیح و شرح م. محمد حسين توسط مکتبه الآداب در قاهره به سال ۱۹۵۰ م منتشر شده است».

۷. میان «محمد» و «حسین» فاصله‌ای گذاشته نشده و به صورت «محمد حسين» نوشته شده است. این گونه نوشتن موهم این است که نام مصحح «محمد حسين» بوده؛ یعنی: نامی مرکب مانند نام‌هائی که بین ما ایرانیان فراوان است (محمد رضا، محمد علی، محمد حسن و...)، حال آنکه باید میان «محمد» و «حسین» فاصله باشد؛ چون «حسین» نام پدر وی است. در ضمن در میان عرب‌ها نام‌های مرکب این گونه شایع نیست.

۲.۳.۸. دنباله پاورقی اعشی:

«درباره او ر.ک: ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ۲۵۸/۱؛ جمعی، طبقات فحول الشعراء، ۵۲/۱؛ آمدی، المؤلف و المختلف، ۱۳؛ مرزبانی، معجم الشعراء، ۴۰۱ و ۴۰۲؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۳۳۶/۶۱؛ زرکلی، الاعلام، ۳۴۱/۷ و ۳۴۲؛ کحّاله، معجم المؤلفین، ۶۵/۱۳؛ سرکیس، معجم المطبوعات العربية، ۴۵۸/۲؛ شیخو، شعراء النصرانية، القسم الثالث، مدخل «اعشى قيس»؛ معجم الشعراء العرب، ۵۴۴؛ سزگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ۲۲۲/۲».

نقد و بررسی:

الف. وقتی به کتابی همچون الشعر و الشعراء استناد می‌شود، استناد به سه کتاب دیگر که در همین موضوع است؛ یعنی: طبقات فحول الشعراء و المؤلف و المختلف و معجم الشعراء بی‌وجه است.

ب. چون اعشی در درجه اول شاعر و ادیب است و قبلاً هم به کتاب‌های مربوط به شعرا استناد شده، استناد به تاریخی عام همچون تاریخ دمشق زائد است. به علاوه چرا به مثلاً تاریخ بغداد استناد نشد؟

ج. اگر بناست علاوه بر کتاب‌های مربوط به شعرا، به کتاب‌های دیگر استناد شود، چرا به کتاب‌های تراجم معروف که اتفاقاً اغلب هم به آن رجوع می‌کنند. مانند: وفیات الأعیان. ارجاع داده نشد؟

د. زرکلی و کحّاله و سرکیس هم از همان منابع متقدم مطالبشان را گرفته‌اند. بنا بر این استناد به آنها کاری عبث است.

ه. استناد به کتاب لویس شیخو بجاست؛ چون کتاب وی اختصاصاً درباره شعرای مسیحی است و اعشی نیز مسیحی بوده است.

و. پدیدآورده یا پدیدآورندگان معجم الشعراء العرب چه کسی یا چه کسانی هستند؟ چرا نامشان نیامده است؟

ز. استناد به کتاب سرزگین صرفاً به سبب آن که منبعی فارسی است پذیرفتنی است، و گر نه وی نیز اطلاعاتش را از همان منابع متقدم گرفته است.

۴.۸. سید مرتضی از شخصی به نام «اموی» نقل قول می‌کند، مترجم در پاورقی می‌گوید:

«مقصود ابومحمد عبد الله بن سعید بن ابان بن سعید بن عاص اموی است که ابو عبیده از او لغت نقل می‌کند. کتاب النوادر را از آثار او برشمرده‌اند و زبیدی از او در طبقه سوم لغویان کوفی یاد کرده است.»

تا اینجا درست است و اطلاعات خوبی داده، در دنباله که منابع را ذکر می‌کند، باز به ناروشمندی گرفتار آمده است:

«درباره او ر. ک: بخاری، التاريخ الكبير، ۱۰۴/۵؛ تنوخی، تاریخ العلماء النحویین، ۲۱۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۳/۱۱؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ۱۵۲۶/۴؛ قفطی، انباه الرواة، ۱۲۰/۲؛ فیروزآبادی، البلغة، ۱۷۰؛ سیوطی، بغیة الوعاة، ۴۳/۲.»

اولاً. وقتی به التاريخ الكبير بخاری ارجاع داده می‌شود، ذکر تاریخ بغداد زائد است؛ چون هر دو تاریخ عام هستند و یکی از آنها خواننده را از دیگری بی‌نیاز می‌کند.

ثانیاً. درباره اشخاص، در درجه اول به کتب تراجم استناد می‌شود و نه کتب تاریخی با موضوع عام. مثلاً در این مورد انتظار بود به وفیات الأعیان ابن خلیکان ارجاع داده شود.

ثالثاً. وقتی به متنی سده پنجمی؛ یعنی تاریخ العلماء النحویین تنوخی ارجاع داده می‌شود که مربوط به تراجم نحویان است، ارجاع به متون دیگر با این موضوع بیهوده است، مگر آن که در آنها مطلبی اضافی باشد؛ و البته این مسئله را هم مترجم باید ذکر کند.

۵.۸. برخی موارد هست که خواننده بر اساس رویه مترجم در توضیح اشخاص، انتظار توضیح می‌برد، اما توضیحی در کار نیست. البته ممکن است از شخصی در امالی یاد شده باشد که نتوان

زندگی نامه ای برای او یافت، اشکالی ندارد، ولی مترجم باید همین نکته را در پاورقی گوشزد کند. نمونه چنین موردی: «فضالة بن وکیع بکری»^{۱۱۰} است که مترجم بی هیچ توضیحی از آن رد شده است.

۹. زندگی نامه های تکراری

معلوم نیست چرا مترجم، زندگی نامه های برخی شخصیت ها را مرتب تکرار کرده است. اینک فهرستی از این زندگی نامه های تکراری ارائه می شود. طبیعی است که باید در چاپ بعد، به جز یک مورد از هر زندگی نامه، بقیه موارد حذف گردد.

زندگی نامه شاعر معروف جاهلی «لبید» سه بار در: ۸۹/۱ و ۴۲۳ و ۱۱۶۸/۳. هر بار هم ۱۳ سطر را اشغال کرده است! قطرب: سه بار در: ۲۵۹/۱ و ۲۵۹/۴؛ خنساء: سه بار در: ۱۸۵/۱ و ۹۹۳/۲ و ۱۳۷۹/۳؛ زندگی نامه فرزدق شش بار در: ۶۲/۱ و ۱۶۴ و ۵۹۹/۲ و ۱۱۲۲/۳ و ۱۹۲۴/۴؛ خطیبة پنج بار در: ۱۴۶/۱ و ۴۱۳ و ۵۳۷ و ۶۵۸/۲؛ امرو بن القیس شش بار در: ۱۸۶/۱ و ۴۱۳ و ۵۰۹ و ۷۱۸/۲ و ۱۲۲۶/۳ و ۱۷۳۳/۴؛ مهلهل که نامش کلاً دو بار در امالی آمده (بر اساس نمایه نام ها)، در هر دو بار زندگی نامه اش نیز ذکر شده است: ۲۹۴/۱ و ۱۸۶۹/۴. خدش بن زهیر دو بار: ۹۹۵/۲ و ۱۵۳۱/۳. مترجم محترم در چاپ بعدی بسیار بجاست که تمام نمایه های نام ها را که تکراری هستند، یک یک بررسی کرده، زندگی نامه های تکراری را حذف کند.

به مناسبت تکرار زندگی نامه، نمایه «عمرو بن کلثوم» را هم بررسی کردم. زندگی نامه وی نیز دو بار آمده و البته زندگی نامه نخست با زندگی نامه دوم متفاوت است! در مرتبه نخست چنین آمده است:

«ابو عمرو کلثوم بن عمرو بن ایوب بن حبیب بن اوس بن مسعود بن عمرو بن کلثوم عتابی تغلبی» (۲۲۰ ق.) از شاعران خاندان عباسی است و منصور عزی نیز شاگرد و راوی اوست. درباره او ر.ک: جاحظ، البیان والتبيين، ۱/۶۴؛ ابن قتیبه، الشعر والشعراء، ۲/۵۸۱؛ ابن معتر، طبقات الشعراء، ۲۶۱/۲۶۳؛ مرزبانی، الموشح، ۳۶۷/۳۶۵؛ هم، معجم الشعراء، ۳۵۱ و ۳۵۲؛ حصری، زهر الآداب، ۳/۶۷۴/۶۸۰؛ ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ۴/۳۰۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴/۵۱۵؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ۵/۲۲۴۳؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۴/۱۲۲/۱۲۴؛ زرکلی، الاعلام، ۵/۲۳۱. ج ۱/۱۶۳.

و در مرتبه دوم این گونه:

«عمرو بن کلثوم بن مالک بن عتاب بن سعد بن زهیر بن چشم بن بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم

۱۱۰. ترجمه امالی، ج ۴، ص ۱۷۰۲.

۱۱۱. معلوم نیست مترجم این سلسله نسب را از چه منبعی گرفته است، اما چون جزء منابع وی جمهرة انساب العرب ابن حزم است، سلسله نسب وی در این کتاب چنین است: «کلثوم بن عمرو بن ایوب بن عبید بن حبیب بن اوس بن مسعود بن عبد الله بن عمرو بن کلثوم بن مالک». می بینیم که «عبید» و «عبد الله» افتاده است. ر.ک: جمهرة، ص ۳۰۴، «و هؤلاء بنی جشم بن بکر...».

بن تغلب (د. حدود ۴۰ قبل از هجرت) از شاعران مشهور عرب در روزگار جاهلیت و صاحب یکی از مملقات سبع است. در بار [چنین است در متن!] او ر.ک: جمعی، طبقات فحول الشعراء، ۱/۱۵۱؛ ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ۱/۲۳۰؛ ابن درید، الاشتقاق، ۳۳۸؛ آمدی، المؤتلف و المختلف، ۲۰۲؛ ابن جتی، المبهج، ۱۳۱؛ ابن سعید مغربی، نشوة الطرب، ۶۴۶؛ شیخو، شعراء النصرانیة، ۲/۲۰۴؛ زرکلی، الاعلام، ۵/۸۴؛ کتّاله، معجم المؤلفین، ۱۱/۸. (ج ۳، ص ۱۱۸۷).

سبب این تفاوت بسیار ساده است. مترجم دو نفر را با هم اشتباه گرفته است: یکی عمرو بن کلثوم شاعر جاهلی معروف و صاحب معلقه و دیگری کلثوم بن عمرو. سبب این خطا شاید آن بوده که نسب دومی به اولی می‌رسد و اتفاقاً نام پدر این دومی هم «عمرو» است که هم نام شاعر اولی است؛ از این رو، برای «عمرو بن کلثوم تغلبی» دو زندگی نامه متفاوت آمده است.

۱۰. ناهمسازی ترجمه اشعار تکراری:

با مراجعه تصادفی به برخی ابیات تکراری، مشخص شد که مترجم برخی از آنها را به یکسان ترجمه نکرده است. ذیلاً چند مورد به عنوان نمونه و نه به معنای استقصاء تام، ذکر می‌گردد:

۱۱۰. این بیت معروف عمرو بن کلثوم تغلبی «أَلَا يَجْهَلُونَ أَحَدًا عَلَيْنَا/ فَنَجْهَلُ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِينَ»، در سه جای امالی آمده است: مجلس پنجم، مجلس بیست و سوم و مجلس شصت و دوم. مترجم هر کدام را به گونه‌ای ترجمه کرده است. بدین سان:

زنهار که کسی با ما جهالتی نکند، که ما با او فراتر از جهالت جاهلان کنیم^{۱۱۲}؛

زنهار مباد کسی با ما نادانی کند که ما با او فراتر از نادای [چنین است در متن] نادانان کنیم^{۱۱۳}.

زنهار که کسی با ما جهالتی نکند که ما با او جهالتی فراتر از جهالت جاهلان کنیم^{۱۱۴}؛

در ضمن، در نمایه اشعار نیز این بیت دو بار آمده^{۱۱۵}، حال آن که باید یک بار می‌آمد و سه شماره هم برای آن به عنوان شماره صفحاتی که بیت در آنها ذکر شده است درج می‌شد.

۲۱۰. «صُمُّ إِذَا سَمِعُوا خَيْرًا ذُكِرْتُ بِهِ/ وَإِذَا ذُكِرْتُ بِسَوْءٍ عِنْدَهُمْ أَذْنُوا»^{۱۱۶}.

در نمایه اشعار، دو عدد مقابل این شعر آمده است: ۱۱۰ و ۱۱۳. خواستم ببینم این شعر در این دو

۱۱۲. متن عربی: ج ۱، ص ۵۷؛ ترجمه: ج ۱، ص ۱۶۲.

۱۱۳. متن عربی: ج ۱، ص ۳۲۷؛ ترجمه: ج ۲، ص ۷۱۵.

۱۱۴. متن عربی: ج ۲، ص ۱۴۷؛ ترجمه: ج ۴، ص ۱۶۴.

۱۱۵. ج ۵، ص ۲۴۷۴.

۱۱۶. متن عربی: ج ۱، ص ۳۲؛ ترجمه: ج ۱، ص ۱۱۰.

صفحه چطور ترجمه شده است. به صفحه ۱۱۳۰ که مراجعه کردم، شعر را نیافتم. با تأمل بیشتر، دیدم در حقیقت صفحه ۱۱۳ آمده است؛ یعنی که یک صفر اضافه جلو ۱۱۳ خورده است. نکته بعد آنکه در هر دو چاپ امالی، مصراع دوم «وإن» است که همین هم درست است؛ زیرا اگر چنانچه مترجم ثبت کرده، «وإذا» باشد، وزن شعر مختل می‌گردد. البته در اینجا همان ضبط مترجم را حفظ کردم.

۳.۱۰. «أعمى إذا ما جارتی خرجت / حتی یواری جارتی الخدر».

. چون زن همسایه از خانه برون آید خود را نابینا بدارم تا پوشش بر خود گیرد^{۱۱۷}؛

. چون زن همسایه از خیمه بیرون آید کور شوم تا دیگر بار پرده‌های خیمه او را فروپوشاند^{۱۱۸}.

۴.۱۰. «حَنَّتْني حانياُ الدَّهرِ حتی / کأني خاتلٌ أدنو لَصِيدٍ».

. آن سختی‌های روزگار که کمر خم می‌کند کمر مرا خم کرده است، گویی شکارچی ای هستم که آهسته به شکار نزدیک می‌شود^{۱۱۹}؛

. آنچه در روزگاران کمر قامت [چنین است در متن!] انسان خم کند قامت مرا خم کرده است تا جایی که گویی شکارچی ای هستم که در پی شکار با قامتی خمیده آهسته آهسته پیش می‌رود^{۱۲۰}.

در ترجمه دوم هم اشکالاتی هست که معلوم است.

۵.۱۰. «و النَّبْعُ يَنْبُتُ بين الصَّخر ضاحيةً / و النَّخْلُ يَنْبُتُ بين الماء والعَجَل».

. چشمه در کناره‌ای میان صخره‌ها برمی‌جوشد و درخت خرما میان آب و گل برمی‌آید^{۱۲۱}.

مترجم در صفحه بعد سخن سید مرتضی را می‌آورد که: «این بیت را ثعلب نیز از این اعرابی روایت کرده و در برخی از واژه‌ها به تفاوت نقل کرده و چنین آورده است: و النَّبْعُ يَنْبُتُ بين الصَّخر ضاحيةً / و النَّخْلُ يَنْبُتُ بين الماء والعَجَل»^{۱۲۲}.

چنان‌که می‌بینیم، میان این بیت و بیت قبل هیچ تفاوتی در واژگان نیست. به نظر می‌رسد مترجم همان بیت را از صفحه پیشین در صفحه بعد Copy – Paste کرده، ولی یادش رفته واژگان را تغییر دهد.

۱۱۷. متن عربی: ج ۱، ص ۴۴؛ ترجمه: ج ۱، ص ۱۳۴.

۱۱۸. متن عربی: ج ۱، ص ۴۷۴؛ ترجمه: ج ۲، ص ۱۰۱۰.

۱۱۹. متن عربی: ج ۱، ص ۴۶؛ ترجمه: ج ۱، ص ۱۳۹.

۱۲۰. متن عربی: ج ۱، ص ۲۵۶؛ ترجمه: ج ۲، ص ۵۷۲.

۱۲۱. متن عربی: ج ۱، ص ۴۶۹؛ ترجمه: ج ۲، ص ۱۰۰۱.

۱۲۲. ترجمه امالی، ج ۲، ص ۱۰۰۲.

اشکال بعدی که مربوط به موضوع مورد بحث است این است که این بیت چنین ترجمه شده: «جوشش چشمه از میان سنگ سخت است، ولی درخت خرما میان آب و گل می‌روید»^{۱۲۳}.

یعنی به فاصله یک صفحه هم کمتر، از یک بیت دو ترجمه انجام شده است!

اما شعر با تغییر واژگانی که سید مرتضی نقل کرده، چنین است: «و التَّبْعُ فِي الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ مَنبِئُهُ / وَ التَّخْلُ يَنْبُتُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْعَجَلِ»^{۱۲۴}.

۶.۱۰. «فاليومَ فاشربْ غيرَ مُستَحِقِّ / إثمًا من الله ولا واغِلِ».

. امروز بی آنکه در برابر خداوند گناهی کرده باشم و بی آنکه میهمانی ناخوانده باشم می نوشم^{۱۲۵}؛

. امروز اما شراب می خورم، بی آنکه در برابر جانب خداوند [بر سوگند شکنی خویش] مرتکب گناهی شده باشم یا گناهکار باشم^{۱۲۶}.

صرف نظر از دوگانگی ترجمه، خطائی که مترجم در برگردان هر دو بیت مرتکب شده، آن است که «فاشرب» را که فعل امر مخاطب است، به صورت صیغه متکلم وحده از فعل مضارع خوانده است. حال آن که معلوم است اگر به صیغه متکلم وحده باشد، وزن شعر مختل می‌شود. بنا بر این، «شراب می خورم» یا «می نوشم» باید بشود: بنوش!

۷.۱۰. «أخذنا بأفاق السماء عليكم/ لنا قمرها والتجوم الطوالع».

. ما در برابر شما کرانه‌های آسمان را در اختیار گرفتیم و ماه و خورشید و ستارگان درخشان آسمان از آن ماست^{۱۲۷}؛

. در برابر شما کرانه‌های آسمان را گرفتیم و ماه و خورشید و ستارگان درخشنده آسمان از آن ماست^{۱۲۸}.

۱۱. بی دقتی و جا افتادن متن:

در این ترجمه برخی موارد جا افتادگی هم هست. ذیلاً نمونه‌هایی از این جافتادگی که از یک عبارت تا یک بیت شعر را شامل می‌شود، ذکر می‌گردد:

۱۲۳. همان.

۱۲۴. متن عربی: ج ۱، ص ۴۷۰. ترجمه: جوشش چشمه در صخره‌ای خارا است، اما درخت خرما میان آب و گل می‌روید. نکته: گاهی «و» می‌تواند بر اساس قرائن و به ویژه هنگام مقایسه میان دو چیز، به حرف استدراک یعنی: «اما»، «ولی» و «لکن» ترجمه شود.

۱۲۵. متن عربی: ج ۱، ص ۱۴۸؛ ترجمه: ج ۲، ص ۷۸۰.

۱۲۶. متن عربی: ج ۱، ص ۴۵۳؛ ترجمه: ج ۲، ص ۹۶۸.

۱۲۷. متن عربی: ج ۲، ص ۱۴۸؛ ترجمه: ج ۴، ص ۱۶۴۲.

۱۲۸. متن عربی: ج ۲، ص ۲۸۸؛ ترجمه: ج ۲، ص ۱۹۳۷.

«و أنشد أبو العباس لثعلب: قد و الذي سَمَك السماء بقدره/ بُيغ العزاء وأدرك المجلود»^{۱۲۹}؛

«و یروی: ضیقُ كضيق و وَسع كالذي اتسعوا»^{۱۳۰}؛

«معنی "تَكْتَبُ صادقاً"، أي: تكون عند الله صادقاً. وقوله: "فتحلل"؛ أي: استثنى»^{۱۳۱}؛

همان جا، دو سطر بعد: «معنی الباهشيين: الماديين أيديهم إلى الشيء المهتئين له»^{۱۳۲}؛

«و أنت رجلٌ تُديم الشراب، فمتى قَرَبْتُكَ وظهرت منك رائحة الشراب، لم أؤمن أن يُظنَّ بي»^{۱۳۳}؛

«الغيم والغين: العطش. وإنما يعني ريق جارية»^{۱۳۴}.

یک مورد نادر، آمدن دو بیت شعر در ترجمه است، در حالی که در خود امالی در هیچ یک از دو چاپ آن نیست! این دو بیت در جلد دوم، صفحه ۱۰۰۸ آمده است. آیا مترجم به نسخه خطی یا چاپ سنگی مراجعه کرده یا شعر را از دیوان شاعر ترجمه کرده است؟ برای نویسنده معلوم نیست.

نتایج و پیشنهادات:

اثر حاضر در کنار نقاط قوت آن همچون: حروفچینی و صفحه‌آرایی چشم‌نواز، صحافی و تجلید ممتاز است، اغلاط اعرابی و حروفی اندک، روانی نسبی نثر، ترجمه اشعار دشوار، نقاط ضعفی هم دارد که به ترتیب ذیل می‌توان فهرست کرد و مقاله حاضر به تفصیل، به بیان تک تک آنها پرداخت:

۱. بی‌شناسنامه بودن ترجمه و نداشتن شیوه‌نامه؛
۲. نقصان در اعراب و حرکت‌گذاری؛
۳. اغلاط تایپی اعم از خطا در اعراب و کلمات؛
۴. توضیح ندادن موارد مبهم؛
۵. عدم دقت در ترجمه، معادل‌یابی نادرست و معادل‌یابی و وفادار نبودن به متن؛
۶. اشکالات در کتاب‌نامه؛
۷. اشکالات در نمایه‌ها/فهارس؛
۸. پاورقی‌های فراوان کم‌فائده و ناروشمند؛
۹. زندگی‌نامه‌های تکراری؛

۱۲۹. ج ۱، ص ۱۰۶. در ترجمه فارسی اگر می‌آمد، جای آن در ج ۱، ص ۲۵۷ بود.

۱۳۰. ج ۱، ص ۱۱۷. در ترجمه فارسی اگر می‌آمد، جای آن در ج ۱، ص ۲۸۱ بود.

۱۳۱. ج ۱، ص ۳۸۳. در ترجمه فارسی اگر می‌آمد، جای آن در ج ۲، ص ۸۲۸ بود.

۱۳۲. ج ۱، ص ۳۸۳. در ترجمه فارسی اگر می‌آمد، جای آن همان ج ۲، ص ۸۲۸ بود.

۱۳۳. ج ۱، ص ۳۸۴. در ترجمه فارسی اگر می‌آمد، جای آن در ج ۲، ص ۸۳۰ بود.

۱۳۴. ج ۲، ص ۱۷۷. در ترجمه فارسی اگر می‌آمد، جای آن در ج ۴، ص ۱۷۰۸ بود.

۱۰. ناهمسازی ترجمه اشعار تکراری؛

۱۱. بی دقتی و جا افتادن متن.

نتیجه بررسی تفصیلی موارد فوق، آن است که مترجم محترم، بایسته است برای چاپ بعدی کارهای زیر را انجام دهد:

۱. تجدید نظر در پاورقی‌ها با حذف موارد ناسودمند و موارد تکراری و تصحیح موارد ناروشمند؛

۲. بازبینی و کنترل مجدد فهرس/نمایه‌ها و همچنین تفکیک بخشی از فهرس که به «نام‌ها» اختصاص دارد و شامل جای‌ها، فرقه‌ها، قبیله‌ها و کسان است؛ نیز مستند کردن نام افراد بر اساس استنادهای کتابخانه ملی؛

۳. بازبینی مجدد دو کتاب نامه موجود؛

۴. گذاشتن حرکات و اعراب کلمات دشوارخوان و نامأنوس؛ که این کار بسیار واجب است و اساساً ترجمه امالی بدون این کار سخت ناقص است؛

۵. تطبیق کلمه به کلمه متن ترجمه شده با متن عربی اصلی به دقت. نیز اگر اثر ترائی دیگری را در دست ترجمه دارند، با دقتی دوچندان از دقتی که در ترجمه امالی به کار بردند به ترجمه آن بپردازند؛ زیرا اگر ترجمه‌ای نادقیق از متنی کهن چاپ شود، چون به سختی مترجمی پیدا می‌شود که برای ترجمه آن علمیت کافی داشته باشد و از سوی دیگر، کمتر ناشری هم زیر بار هزینه ترجمه مجدد آن متن می‌رود. به ویژه اگر متن کهن چند مجلد باشد.، در نتیجه زحمتی کشیده می‌شود، اما نتیجه مطلوب به دست نمی‌آید؛ مشابه وضعیتی که برای ترجمه تفسیر مجمع البیان یا تفسیر فخر رازی یا ترجمه نامبردار به ترجمه خواندنی قرآن رخ داده است. از آن مهم‌تر، خواننده ناآشنا گمان می‌کند ترجمه دقیقاً با متن برابر است و بدان اعتماد می‌کند و مطالبی را به خطا یاد می‌گیرد و گمان می‌کند نظر مؤلف یا شاعر چنین است، حال آنکه در واقع چنین نیست.

۶. پس از همه این کارها، یک بار دیگر متن ویرایش ظاهری شود.

با آرزوی توفیق بیش از پیش برای مترجم محترم

منابع: ۱۳۵

قرآن کریم

- ابن الأثیر، المبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث والأثر، تحقيق طاهر أحمد الزاوي ومحمود محمد الطناحي، بيروت: المكتبة العلمية، ۱۳۹۹ ق/ ۱۹۷۹ م؛
- ابن حزم، علي بن أحمد، جَمَهْرَة أنساب العرب، تحقيق و تعليق عبد السلام محمد هارون، القاهرة: دار المعارف، الطبعة الخامسة، بلاتا؛
- ابن خلدون، عبد الرحمن، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في أيام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوي السلطان الأكبر المشهور بتاريخ ابن خلدون، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الرابعة، بلاتا؛
- ابن عاشور، محمد الطاهر، تحرير المعنى السديد و تنوير العقل الجديد من تفسير الكتاب المجيد المشهور بالتحريرو و التنوير، تونس: الدار التونسية للنشر، ۱۹۸۴ م؛
- ابن قتيبة، الشعر و الشعراء، تحقيق و شرح أحمد محمد شاكر، جزءان في مجلد، القاهرة: دار المعارف، الطبعة الثانية، ۱۳۷۷ ق/ ۱۹۵۸ م؛
- ابن هشام، جمال الدين بن يوسف، مغني اللبيب عن كتب الأعراب، حققه و فضله و ضبط غرائبه محمد محيي الدين عبد الحميد، القاهرة: المكتبة التجارية الكبرى بمصر، ۱۴۰۴ ق؛
- ابن هشام، عبد الملك، سيرة النبي، حَقَّق أصلها و ضبط غرائبها و علَّق عليها محمد محيي الدين عبد الحميد، القاهرة: مكتبة محمد علي صبيح و أولاده، الطبعة الأولى، ۱۳۸۳ ق/ ۱۹۶۳ م؛
- الأزهري، محمد بن أحمد، تهذيب اللغة، حققه و قدّم له عبد السلام هارون، راجعه محمد علي النجار، القاهرة: المؤسسة المصرية العامة للتأليف و الأبناء و النشر، دون تا؛
- البَطْلَيْسِي، عبد الله بن محمد، الاقتضاب في شرح أدب الكتاب، بتحقيق مصطفى السقا و حامد عبد المجيد، القاهرة: مطبعة دار الكتب المصرية، الطبعة الأولى، ۱۹۹۶؛
- البغدادي، عبد القادر بن عمر، خزنة الأدب و لبُّ أبواب لسان العرب، تحقيق محمد نبيل طريفي و إميل بديع يعقوب، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۹۹۸ م؛
- البيضاوي، عبد الله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل المشهور بتفسير البيضاوي، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ ق؛
- الجرجاني، علي بن محمد، الحاشية على كتاب الكشاف، القاهرة: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده، ۱۳۸۵ ق/ ۱۹۶۶ م؛
- الجوهري، إسماعيل بن حماد، تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۷ ق/ ۱۹۸۸ م؛
- درويش، محيي الدين، إعراب القرآن الكريم و بيأته، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۲ م؛
- الدسوقي، مصطفى محمد، حاشية الدسوقي على مغني اللبيب، بلانا، دون تا؛
- الذهبي، محمد بن أحمد، سِير أعلام النبلاء، حققه و حَرَج أحاديثه و علَّق عليه شعيب الأرنؤوط، الطبعة التاسعة، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق/ ۱۹۹۳ م؛
- الفخر الرازي، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب المشهور بالتفسير الكبير، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۹۸۶ م؛
- الرضي الأستراباذي، محمد بن الحسن، شرح الرضي على الكافية، تصحيح و تعليق: يوسف حسن عمر، بنگازي (ليبيا):

۱۳۵. چون تمام منابع مورد استفاده مترجم عربی بود، کتاب نامه نیز به شیوه متون عربی تدوین شد؛ یعنی: «ال» از آغاز نام پدید آورندگان و نام شهرها حذف نشده؛ از علائم اختصاری فارسی مانند: «ج»، «بی تا» و «بی نا» و... استفاده نشده؛ همزه های قطع ظاهر شده: «ة» و «ی» به «ه» و «ی» تبدیل نگشته و برای نشان دادن کار پدید آورندگان نیز عباراتی همچون: «به کوشش»، «تصحیح»، «با مقدمه» و... که در کتاب نامه های فارسی مرسوم است. بکار نرفته است.

جامعة قاربونس؁ ۱۳۹۸ ق/ ۱۹۷۸ م؛

الرَّبببب؁ محمد بن محمد؁ تاج العروس من جواهر القاموس؁ دراسة وتحقیق علی شیری؁ بیروت: دار الفكر؁ ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۴ م؛

الرَّبکلب؁ خیر الءین؁ الأعلام: قاموش تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین و المستشرقین؁ بیروت: دار العلم للملایین؁ الطبعة الخامسة؁ ۱۹۸۰ م؛

الرمخشرب؁ محمود بن عمر؁ الفائق فی غریب الءبب؁ تحقیق علی محمد البجاوب ومحمد أبو الفضل إبراهیم؁ القاهرة: دار إءباء الءنب العربیة عیسی البابب الحلبب وشركاه؁ الطبعة الثانية؁ ۱۹۷۱ م؛

— الءشف عن حقائق التنبزل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل؁ القاهرة: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى بابب الحلبب وأولاده؁ الطبعة الثانية؁ ۱۳۸۵ ق/ ۱۹۶۶ م؛

الشرف المرطب؁ علی بن الءسین؁ أمالی المرطب (غرر الفوائد ودرر القلائء)؁ تحقیق أبو الفضل إبراهیم؁ القاهرة: دار إءباء الءنب العربیة عیسی البابب الحلبب وشركاه؁ الطبعة الأولى؁ ۱۳۷۳ ق- ۱۹۵۴ م؛

— أمالی السبب المرطب؁ تصحیح و تعلیق محمد بدر الءین الءسانب (ج ۱ و ۲)؛ أحمد بن أمین الشنقببب (ج ۳ و ۴)؁ القاهرة: مطبعة السعادة؁ الطبعة الأولى؁ ۱۳۲۵ ق- ۱۹۰۷ م؛

الصَّفءب؁ خلیل بن أببک؁ الوافب بالوفبب؁ تحقیق أحمد الأربأوأط و تركب مصطفى؁ بیروت: دار إءباء التراث العربب؁ ۱۴۲۰ ق/ ۲۰۰۰ م؛

عبء الءمبء؁ محمد محیبب الءین؁ منحة الءلبل ب تحقیق شرح ابن عقبل؁ القاهرة: المكتبة التجاربة الكبرى؁ الطبعة الرابعة عشرة؁ ۱۳۸۴ ق/ ۱۹۶۴ م؛

العكربب؁ عبء الله بن الءسین؁ التنبان فی إعراب القرآن؁ الرباب: ببب الأفكار الءولیة؁ الطبعة الأولى؁ ۱۴۱۹ ق؛

كخالءة؁ عمر رضا؁ معجم المؤلفین: تراجم مصنفب الءنب العربیة؁ بیروت: مكتبة المثنب؁ دار إءباء التراث العربب؁ الطبعة الأولى؁ ۱۳۷۶ ق/ ۱۹۵۷ م؛

المبزء؁ محمد بن بربء؁ المقضب؁ تحقیق محمد عبء الخالب عبضیمة؁ القاهرة: لجنة إءباء التراث الإسلامب التابعة للمجلس الأعلى للشؤون الثقافیة؁ الطبعة الأولى ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۴ م؛

المحلب؁ محمد بن أحمد والسبوطب؁ عبء الرحمن بن أبب بكر؁ تفسیر الءلابلن؁ قءم له وراجعه مروان سوار؁ بیروت: دار المعرفة؁ ءون تا؛

النَّوب؁ یحبب بن شرف؁ المنهاج فی شرح صحبب مسلم بن الءجاج؁ بیروت: دار إءباء التراث العربب؁ الطبعة الثانية؁ ۱۳۹۲ ق؛

الباقوء الءموب؁ ابن عبء الله؁ معجم البلبان؁ بیروت: دار صادر؁ ۱۹۹۳ م؛

البعبوب؁ أحمد بن أبب بعبوب؁ تاریخ البعبوبب؁ بیروت: دار صادر؁ ۲۰۱۲ م.